

بدایت قرآن

طالقانی

کتابخانه آراین «طالقانی و زمانه ما» فلسفه و روشهای شیعه

استاد، محمد رضا حکیمی

هدایت و تسکین

الامام طالقانی

لهم احرقوا كبريتا بخانه آتلاين «طالقانی و زمانه ما»

۲۹۷، ۱۵۹

ط ۲۲۸ ۵

۱۵

✓ ۴۴۹۷

اهدائی

به کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد

۱۵۶۰



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد

۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الذي هدانا لهذا القرآن وابصر طريقنا بهذا البرهان ،
والصلاه والسلام على من انزل عليه الكتاب و على آله واصحابه
حاملي وحيه ورسالاته .
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم . " ان هذا القرآن يهدي
للتى هي اقوم و يبشر المومنين الذين يعملون الصالحات ان
لهم اجرا كبيرا " **«عالمات القرآن»**

موضوع بحث هدایت قرآن

یا قرآن و روش هدایتی آن است ، در این اجتماعی که بحمد الله محسوس است در هر ماه بحث‌ها بهتر ، علاقمندیها بیشتر میشود ، متاسفانه من رفیق نیافتم بیشتر از یک جلسه که این دومین آن است مصدع اوقات آقایان بشوم ، باز متاسفانه یادم می‌آید که در آن جلسه‌ای هم که بحث میکردم مثل این جلسه دچار ناراحتی و کسالت بودم ، با انفاص قدسیه آقایان با زحمتی که کشیده شده و اجتماعی که فراهم شده ، از نخبه مردانی که اهل فکر و نظر و ایمان و عقیده هستند ، از خدا استمداد می‌جویم که این بحث را بجائی برسانم . گرچه استیفای این بحث مشکل است درباره این بحث موضوع قرآن و روش هدایتی آن ، یک قسمت بحث در این است که اساسا قرآن چه سمتی دارد در دنیا مان و چه کاری از قرآن بر می‌آید که از معارف و علوم و تحقیقات و فنون و اکتشافات بر نمی‌آید ؟ بحث

دوم راجع باین .

۱ - که چرا قرآن از محیط زندگی اجتماعی مسلمانها بر کنار شده و آن حجابهایی که بین مردم و قرآن هست چیست ؟ و راه برداشتن این حجابها و رسیدن به قرآن و اتصال به این منبع فیاض وحی کدام است ؟ گمان نمیکنم این دو بحث را بطوری که مفید ، موثر و منتج باشد در یک شب بتوانم بجائی برسانم . اینک به قسمت اول این بحث می پردازیم ، اگر مجالی شد قسمت دوم را هم بطور مجمل و مختصر آنقدر که بنظر قاصر من میرسد بخدمتتان عرض میکنم ، اگر نشد میگذاریم برای جلسه دیگر .

اما مطلب اول که قرآن چه سمتی در دنیا دارد ؟ چه خلاء ایست که قرآن میتواند پر کند و غیر قرآن نمیتواند پر کند ؟ این سوء الی است که زبان غیر مسلمانان و مسلمانهایی است که برکنار از دین هستند ، اینها بزبان میآورند و هم زبان حال بعض مسلمین است ، برای اینکه عمل مسلمانها هم نسبت به قرآن اعلان کننده همین مطلب است که قرآن سمتی در جهان امروز ندارد فقط استفاده از قرآن تقدیس است و احترام بکتاب عتیق و تشریفات و تبرکات و بالاخره برای از سرحد مرگ به آنطرف خصوص در این مملکت شیعه بین ما مردم شیعه که این مطلب بیشتر ظاهر است هر جا که صدای قرآن بلند میشود (با آهنگ عزا) از مردن و گور و تلقین شنیده میشود ، پس

علا هم اعلام کردیم و می‌کنیم که قرآن این کتاب مقدس جنبه تشریفاتی دارد و هم مربوط به عالم اموات و بعد از مرگ است. این است که این مطلب از جنبه حیات معنوی مسلمانها و زنده کردن روح اسلامی در مسلمین بلکه برای دنیا مطلب بسیار مهمی است و باید هر چه بیشتر این موضوع بررسی شود، به بینیم که قرآن اگر محل و جایی در دنیا دارد محل و جایش را بیان کنیم اگر جایی ندارد که مسکوت بگذاریم. آنچه از خود قرآن و تعریف آن بدست می‌آید این است که قرآن کتاب هدایت است این روش تقریباً طبیعی است و فطری که در هر کتاب و هر فن و هر علمی باید در آغاز آن کتاب و یا آن علم نتیجه و غایت و موضوع آن بررسی شود و با اصطلاح علمی می‌گویند امتیاز علوم بحسب امتیاز موضوعات می‌باشد و گاهی هم دو علم یک موضوع دارد ولی بحسب حیثیات مختلف است مثلاً علم طب و علم تشریح که سابقاً یکی بوده و حالا که دو علم جداگانه شده می‌گویند موضوعش بدن است علم طب موضوعش بدن از جهت انحرافها و عوارضها و بیماریها است. علم تشریح "یا آناتومی" از جهت ساختمان اعضاء است. این مطلب که موضوع هر علمی ممیز آن علم و آن بحث می‌باشد گویا در قرآن هم مورد توجه قرار گرفته است. قطع نظر از اینکه طرز تدوین قرآن و تنظیم آیات و سور آن با یکدیگر بچه صورت و روش یادستوری بوده از حیث نظام طبیعی و فطری مانند همه کتب

و تالیفات می باشد و باید هم همینطور باشد. نخستین سوره قرآن کریم حمد است که جزء برنامه شبانه روزی عبادت مخصوص ما " نماز " است فرمودند " لاصلوه الایفاتحه الکتاب " این سوره مختصر فهرستی است از همه قرآن چنانکه احتمالاً در دیباچه و فهرست هر کتابی رؤس مطالب یاد آوری میشود یا باصلاح براءت استهلال آورده میشود سپس میبینیم که معمولاً و عرفاً به تعریف علم و بیان موضوع و غایت آن می پردازند، گاهی تعریف و موضوع و نتیجه یکجا ذکر میشود، قرآن پس از سوره حمد بهمین روش پیش آمده " ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین " پس معرف آن و غایت آن هدایت است هدایت برای انسان است و موضوع آن انسان از جهت تقوی می باشد. موضوع بحث قرآن همین است انسان از حیث تقوایش نه از جهت سازمان بدنی نه از جهت احتیاجات زندگی، نه از جهت سازمان نفسانی، بلکه از جهت خود و ممیزات نفسانی کمال و سعادت خیر و شر انسانی مورد بحث است بنا بر این کتاب هدایت است هدایت یعنی چه؟ هدایت برای انسان چهاررشی دارد و چنانکه عرض کردم امروز در اذهان بسیاری از مردم خصوصاً در اذهان آنهایی که اختراعات و پیشرفت علوم و اکتشافات روز مغز و فکرشان را فرا گرفته و مقهور خود باخته پیشرفت تمدن کنونی بشری شده اند میگویند آدمی از این قسمت که احتیاج بقوانین دارد دانشگاههای حقوق علمای

متفکر در حقوق و قوانین و حدود کافی هستند . از آن جهت که مربوط به نظامات زندگی است این سیستم ها و تزهائی که در دنیا پیدا شده بالاخره یکی از اینها از دیگری ارجح است باید همان را چسبید و پیروی کرد قسمت دیگر که مربوط به صنایع و اختراعات و ارتباطات و رفت و آمدها و نیازمندیهای امروز بشری است این احتیاج را هم این اختراعات و صنایع رفع مینماید ، گاهی هم خیلی با دهن پرو با لهجه صریح میگویند آقا امروز بشر خیز برداشته تا به مریخ برود دیگر قرآن و اینگونه کتابها چه درد میخورد و چه جایی دارد ؟ اگر جایی دارد فقط برای سوگندی ، تشریفاتی تبرک و نقل و انتقال به جایی خواندن بر قبور امواتی است مطلب مهم این است که بالاتر از همه مطلب هدایت است . بشر بیش از هر چیز احتیاج به هدایت دارد همانطوریکه ضروریات اولی زندگی انسان . نور و آب و هوا است (از جنبه زندگی بدنی) احتیاج به هدایت هم دارد بلکه هدایت از ضروریات حیات انسانی است چرا ؟ برای اینکه انسان موجودی است ممتاز و متشخص در اینجهت برای اینکه انسان موجودی است صاحب اراده و اختیار . چون صاحب اراده و اختیار است باینجهت باید زندگی خودش را خود از روی اراده و اختیار تنظیم کند حیوانات برای تامین زندگی فردی و نوعی خود دارای هدایت غریزی هستند .

" الذی قدر فهدی " باندازه ای که مقدر شده راه زندگی

را می‌شناسند، خطرات، آفات، دشمنیها و دوستیها را درک میکند هر حیوانی غذا و دیگر ضروریات حیات خود را تشخیص میدهد، محل و آشیانه‌اش را می‌سازد و طریق توالد و تناسل و بقاء نوع را می‌شناسد این هدایتها از مبداء غریزه است.

اگر از زنبور عسل یا دیگر حیوانات بتوان پرسید که چرا این شکل و این صورت را اختیار کردی یا این ماده را گزیدی؟ جوابی ندارد چون خود نمی‌داند و محکوم غریزه است. این امتیاز تنها برای انسان است که از بند غرایز جسته آن غرایزی که باندازه و در حد خود و بحسب حوائج و ضروریات محدود هر موجودی راه‌دایت میکند و در همان حد نگاه میدارد در آن تنوع و تطور نیست. این تحولی که در عالم حیات پیش آمده و از آن موجودی در عالم سر بیرون آورده که با اختیار و اراده و عقل خود باید منافع و مصالح را تشخیص دهد و زندگی خود را تنظیم و تکمیل کند. این موجود را آن هدایت غریزی و قبل از آن عوامل طبیعی نمی‌تواند در حدی محدود نگاهدارد. متأسفانه انسان هم با همین حد عقلی که دارد نمیتواند غایت و نتیجه اعمال خودش را بررسی کند یک قسمت مبداء غریزی عمل انسان برای تأمین زندگی دفاع و ادامه حیات و جلب منافع است ولی خودش احساس میکند که باین متوقف نیست هدفهای برتری می‌جوید و بیش از این احساس مسئولیت مینماید راههای نوی می‌پوید و در حد جلب منافع فردی و غریزی

و چه بسا ضرر و زیان را برای خود میخرد " ویدع الانسان بالشر دعاه بالخیر وکان الانسان عجولا " (اسراء ۱۱)

شر و خیر خودش را نمیتواند درست تشخیص دهد . علاوه بر این عملش با دیگران ارتباط دارد انعکاس عملش تنها بخودش بر نمیگردد این است که انسان در مرحله اول آنچه احتیاج دارد دریافت و رهنمائی بخیر و شر نهائی ، نتیجه اعمال است . علماء میگویند علت غائی از همه علل مهمتر و برتر میباشد . هر عملی ، هر صنعتی مستند به علت فاعلی علت مادی علت صوری و علت غائی است ولی در بین اینها علت غائی از همه مهمتر و برتر میباشد . همان علت غائی است که منشا فاعلیت فاعل میشود ، شما هر عملی را که انجام میدهید و در پایان به نتیجه آن میرسید اول تصور سود و زیان عمل را میکنید . مثلاً احساس میکنید که برای مبله کردن اطاقتان چه نوع میز و مبلی و چه فرش و وسایلی لازم دارید و چه سود و بهره‌ای منظور است . این تصور اول است . همین تصور بررسی منتهی بعزم میشود و انسان را وادار بکار میکند . مبل ساز و نجار را میبیند . به دکان فرش فروشی میرود . پول تهیه میکند سفته میدهد . هنر و دست کارگر و صنعتگر را بکار می‌اندازد . این کوشش‌ها همان تصور و تشخیص نخست در وجود خارجی همانست که آخر ظاهر و واقع میشود مانند ترسیم دایره‌ایست که نقطه مبداء و منتهی یکی است حرکت فکری انسان از علت غائی شروع و بعلمت

غائی هم ختم میشود همین علت غائی محرک فاعل و فراآورنده ماده و صورت بخش میباشد شرافت و تاثیر و برتری اعمال از همین جهت غایات است . بنابراین برای انسان از هرچه مهمتر همان هدایت به نتایج غائی است هرچه نتایج اعمالش را مشخص و برتر داند ، باندازه تصویر نتیجه میتواند در خود قدرت عمل ایجاد کند هر قدر نتیجه عمل را بالاتر گرفت قدرت فعل و حرکت و تنظیم حرکت برای عمل قویتر میشود . شخصی که صبح از جا بر میخیزد محور فکرش اینست که پولی بدست آورد و ناهاری بخورد شب هم برود بخانه اش قدری میوه و غذائی تهیه کند و بخورد و بعد بخوابد ، قدرت فعل این شخص در یک محیط محدود و مدار کوچکی است . زندگی مانند زندگی حیوان است . دیگری محیط درکش بیشتر از شکم و شهوات است شهرت و مقام میجوید . دیگری بالاتر از این میخواهد اثری از خودش باقی گذارد باشد که این اثر پس از خود و در محیط وسیعتری باقی بماند و موج عملش پیش رود و در مسیر تاریخ بیافتد یا از سر حد دنیا هم عبور کند گرچه خواه ناخواه اعمال انسان چه خود احساس بکند یا نکند دارای نتایجی خواهد بود . نتایجی که به خودش یا بدیگران بر میگردد ولی نتایج محدود و ناخودآگاه است ارزش و مسوولیت بحسب آگاهی و تشخیص میاشد که هر چه بیشتر شد ضربه و اثر آن بیشتر خواهد بود چنانکه در قوانین و نوامیس طبیعی این اثر مضبوط است

پس از تشخیص و بررسی غایات و اهداف آنچه که انسان قبل از هر چیز جویای آنست اینست که بفهمد نتیجه عملش تا کجا میرسد و چه آثاری از آن ببار میآید اینرا نه مکتبهای دنیا توجه دارند و نه فلاسفه و متفکرین دنیا میتوانند درک کنند و نه میزان و سنجشی برای آن اختراع شده است. برای هر چیزی اندازه سنجی کشف و معین کرده اند. میزان حرکت بادها و میزان فشار هوا میزان حرارت هوا میزان فشار خون، حرارت بدن، حرکت قلب و غیره اما فشار عمل تا کجا تاثیر میکند؟ دین فشار عمل را به لفظ ثواب تعبیر میکند. ثواب را اگر به فارسی ترجمه کنیم شاید همان بازتاب است که بمعنی رفت و برگشت پی در پی از یک حرکت میباشد. ذنب دنباله و آثار بد عمل است. اینکه برای اثر هر عملی میزانی وضع شود و برای هر عملی حسابی گذاشته شود و بشر بمبدء عمل و اثر آن هدایت شود و فکر و عمل خود را با آن میزان تنظیم کند، چه اندیشه و اعمال فردی چه اجتماعی چه صنعتی و بچه طریقی این عمل هدایت بشود که اثر خوب و وسیله برایش باقی بگذارد می بینیم که متاسفانه در دنیای کنونی جایش خالی است هیچ کشف و صنعتی جای این مطلب را پر نکرده و نخواهد کرد، صنایع اختراعات روز بروز روبه افزایش و پیشرفت است اما برای چه؟ غایت چیست؟ یا غایت و منظور تنها سرعت در حرکت است که اگر سابقاً با ماشینی مدت یکماه سفری طول میکشید،

حالا در مدت و عرض دو ساعت انجام میگیرد؟ بعد چه خواهد شد؟ بفرض آنکه کره مریخ را هم کشف کردیم، برای چه؟ بیشتر این اختراعات و صنایع در راه تولید غذا و آسایش حقیقی و کمال انسانی مصرف نمیشود، ممکنست مخترعین خود نظر خیری و سعادت برای عامه داشته باشند ولی امروز بیشتر اختراعات و صنایع بلکه نظرهای اقتصادی و اجتماعی برای عموم موجب زحمت و جنگ و وبال گردیده همان بیچاره‌ای که دینامیت را با آن همه زحمت کشف کرده منظوری که داشت برای عمران آبادی زمین و شکافتن کوهها و تاسیس جاده‌ها بود بعد وسیله‌ای شد برای تخریب شهرها و از بین بردن آبادیها و قتل نفوس. این بود که جایزه نوبل را در مقابل آن گذاشت تا شاید جبران گناهش بشود او بالاخره آدم با وجدانی بوده ولی ما خوب میبینیم که مخترعین و مکتشفین در دستگاههای علمیشان و لابراتوارهایشان شب و روز میکوشند تا حقیقت تازه‌ای کشف کنند آنگاه بصورت صنعت درمی‌آورند و بدست کسانی میدهند بدست بشری که بزیان خودش تمام میکند، هدایت معنایش همین است عمل طوری تنظیم شود که نتیجه غائی عمل و موج عمل در نهایت برای انسان معلوم باشد و بسود واقعی درآید یعنی انسان از جنبه خودبینی و خودخواهی و نفع جوئی تحول پیدا کند و عمل را بمصلحت نوع و خیر عموم و یا به تعبیر

دین یفصد قربت انجام بدهد. قصد قربت و تقرب بخدا، به آسمان و به کعبه روی آوردن نیست، اینها وسیله است، تقرب یعنی راهی که بمنظور خدا و در راه مشیت ازلی خدا مردم را نزدیک بکند و دید آدمی را به نتایج عمومی و باقی باز نماید، این دید و چنین اندیشه‌ای بخودی خود و با وسعت نظر و علم حاصل نمیشود. با فقد چنین نظر و اندیشه‌ای است که همه صنایع و علوم و اختراعات امروز دارد به زیان عمومی بشر پیش میرود و بمصلحت و خیر و منفعت تمام نمیشود مگر آنکه بالای سر همه پرتو هدایتی بدرخشد و رهنمای به صلاح و سداد پیش رویش باشد و این مخصوص پیمبران بخصوص قرآن است باینجهت خود مخترعین مکتشفین هم عنوان هدایت و هادی را برای خودشان قائل نشده‌اند. دانشمندان مکتشف است، صنعتگر است، فیلسوف الهی است، عالم طبیعی است، اما هیچکدام هادی نیستند و ادعای هدایت ندارند. بالاخره بشر اعتراف دارد که هدایت مخصوص یک عده مردمی است که غایات و نتایج را میتوانند تشخیص بدهند. آنها یک نمیتوانند غایات و نتایج را چنانکه باید درک کنند هادی خلق نیستند باینجهت آنچه را کتب آسمانی به خصوص قرآن انجام میدهد همان هدایت است نشان دادن راههای خیر و صلاح و بهره برداری درست از همه اعمال و قدرتها و خیرات طبیعی و فطری است آیات قرآن هر نعمتی را مینمایاند و متذکر میشود برای همان هدایت یافتن

آن بسوی خدا و در راه صلاح و سعادت است آیاتیکه دعوت
 بتفکر در خلقت آسمانها و زمین مینماید برای این نیست که
 تنها نظامات را درک کنند یا ستاره‌ای را کشف نمایند اگر در
 گوشه‌ای از کهکشان ستاره‌ای باشد که کشف نشده تا کشف بشود
 بماورزندگی ما چه ارتباطی دارد قرآن که دعوت بتفکر میکند
 برای تعظیم در برابر عظمت و درک عظمت است تابعظمت و
 حکمت پدیدآورنده آن آشنا شویم ، تا در برابر عظمت و حکمت
 او سر فرود آریم و بیاندیشیم که این حکمت و نظم و قدرت
 برای منظوریست و باطل آفریده نشده و با اندیشه نافذ و ادراک
 عمیق بگوئیم "ربنا ما خلقت هذا باطلا" چون حکمت ظاهر
 در جهان باطل نبودن آنرا اعلام میکند ما هم اعلام کنیم چون
 عالم وسیع ، حکیمانهاست و سرسری و باطل نیست وجود و اعمال
 ما هم باطل نیست و اعمال ما هم روزی به نتیجه نهائی خواهد
 رسید و اگر بآتش و عذاب منتهی شد بسوء تدبیر و غفلت و
 خودسری خود ما هست خداوند پاک و منزّه است که برای انسان
 شر و بدی بخواهد ، با این توجه میگوید . "سبحانک فقنا
 عذاب النار" قرآن که نعمتها را تذکر میدهد از نعمتهای
 ظاهری و باطنی برای شکرگزاریست شکر این نیست بزبان اظهار
 شکر کنیم یا صاحب نعمت را از جهت افاده نعمت بشناسیم
 شکرگزاری همین است که صاحب نعمت و دهنده آن را بشناسیم
 و منظورش را بفهمیم و نعمت را برای آنچه آفریده شده مصرف

کنیم وقتی نعمت خلق انعام (چهار پایان) را بیاد می‌آورد میگوید . " ویخلق مالا تعلمون " چیزهایی می‌آفریند که شما بآن علم ندارید شاید این پیشگوئی بمراکب و وسائلی است که با فکر بشر و بوسیله امتحانات علمی کشف شده یا میشود این وسائل طبیعی و صناعی که در دست رس بشر قرار داده شده برای چیست برای آنکه بهره‌گیرد بعد چه شود و چه کند این صنایع و طیاره‌ها که مسافرتها دور را تسریع و نزدیک نموده آیا برای هوا و هوس برای بند و بستها نقشه ربودن سرمایه های دیگران و کشف نقشه‌ها و آدمکشی‌ها است قرآن پس از بیان انعام و مراکب نتیجه غائی آن را مینمایاند . چون بر آنها مسلط شدید و بر آنها سوار شدید بگوئید . " سبحان الذی سخر لنا هذا . . وانا الی ربنا لمنقلبون " بگوئید آن خداوندیکه این را مسخر ما ساخته از لغو و بیهودگی منزّه است پس حکمتی و مقصودی دارد آن اینستکه ما باید بسوی ربوبیت او روی آریم و برای تربیت خود و دیگران بکار بریم همهمانها برای آنستکه خود و دیگران را بسوی ربوبیت و کمال پیش بریم و از خود خواهی و شهوات برهانیم این تربیت و هدایت قرآنی است که تحولی در روح و فکر باید ایجاد کند و انسان را از خودبینی و جنگهای طبقاتی و قوانین و نظامات خود ساخته بشری برهاند و بخدا و مشیت و قوانین ثابت که همان مصلحت همه و بکمال بشری برگرداند .

قصص و حکایاتیکه قرآن بیان میکند آیا برای اینستکه مسلمانان باین قصص و حکایات سرگرم شوند و وقت بگذرانند یا قصه یوسف در قرآن برای اینستکه عاشقپیشه‌ها از سوره یوسف راه و روش عشق‌بازی بیاموزند، در خلال آیات آن عشق کشمکش زن دل‌باخته را بخوانند که بساط خود را آراسته، و معشوق را چگونه بدام انداخته و هر وسیله‌ای را برای دلدادگی فراهم کرده تا دل او را بدست آورد تا اینکه دامنش میگیرد میدرد تهدیدش میکند برایش پرونده سازی میکند بزندانش میافکند، آیا این داستان را برای همین آورده؟ یا برای این است که در میان رفتاری بعشق عاقبت عفت و تقوی را بنمایاند که اگر در این جذب و انجذابها و لغزشگاهها عفت و تقوی برهواها قاهر و حاکم شد بکجا خواهد رسید چه عواقب درخشان و لذت‌بخشی در پیش است برای هدایت باین است که هر فردی هر چه دارد عقل و هوش و تقوا باشد در معرض چنین امتحانات باید از عنایات خداوند کمک بطلبد و پناه بخدا ببرد چنانکه یوسف بخدا پناه برد و اگر برهان خدا را مشاهده نکرده بود شاید پایش میلغزید تا آنکه از بوته امتحان اطلاق خلوت از میان زنهای خود ساخته و آماده دل‌باخته که هیچ مانع و حجابی نبود و از میان طوفان هواها و بالاخره تهدیدات و کیدهای آنها با دامن پاک بیرون آمد و در نهایت بآن مقام معنوی و اجتماعی و سروری رسید محبوب همه و امین پادشاه گردید کلید

خزائن مصر بدستش آمد . " قال اجعلنی علی خزائن الارض " نزد پادشاه مکین و امین گردید . " قال انک لدینا مکین امین " دقت کنید در این سوره شکیبائی ها بردباریها ، توکل ، تقوی ، حاکمیت بر شهوات را در چهره معنوی یوسف و گرفتاری های او با برادرها و حسادت آنها تا به چاه افتادن تا مانند کالائی در معرض فروش قرار گرفتن تا گرفتار زنهای بوالهوس طبقات حاکمه قرار گرفتن و بزدان افتادن را چه گونه قرآن مشتمل نموده و در میان این کشمکشها و جذب و انجذابهای نفسانی در پایان با روح نبوت و عصمت به مهمترین قدرت اجتماعی میرسد قرآن در قسمتی از این سوره میرساند که لیاقت حکومت و سرپرستی و رهبری برای افراد یستکه علاوه بر استعداد ذاتی و فطری باید از مراحل امتحانهای گوناگون بگذرند ، در آغاز این داستان شیوا و این تابلوی رنگ آمیزی شده از عشق و عفت ، صبر ، تقوی ، و بصیرت میفرماید .

" و لما بلغ اشدّه آتیناه حکماً و علماً " آنگاه داستان گرفتاریش را بعشق آن خانم و همکاری و دسیسه های آنها ، نقشه های آنها ، تهدیدهای آنها را در چند آیه با ریز و درشت نفسیات و اعمال آنها را مینماید ، تا سر از زندان در می آورد و یوسف خود آرزوی زندان میکند و از خدا میخواهد باشوق باز شدن در زندان را و رفتن بآن را می طلبد . " رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه " در زندان هم قدرت توکل و

صبر خود را از دست نمیدهد ، و به تقوی و دعوت بتوحید زندانیان می پردازد . با این امتحانات نفسانی از زندان بسروری و رهبری میرسد . این داستان برای هدایت فرد بعاقت عفت و تقوی و صبر و هدایت اجتماع باو صاف رهبری و حاکم و امانت داران بیت المال است ، هدایت اجتماع است باینکه مردمیکه در برابر طمع و تهدید و در مقابل خط و خال خود رامی بازندنه باید حاکم بر مقدرات خلق باشند و نباید اموال و سرمایه عمومی را بدست گیرند .

هریک از قصص قرآن پند و موعظه و بالاخره برای هدایت بخیر و سعادت و نشان دادن عواقب امور است که عامه مردم نمیتوانند برسند و پیروزی نهائی تقوا را نمیتوانند درک کنند و از محیط محدود زندگی و نفسیات و شهوات آنی خود نمیتوانند سر بیرون آرند بالاخره همه قصص و حکایت اعلام .

"والعاقبه للمتقین" مینماید و پیروزی و رستگاری نهائی را برای گروهی و شکست و رسوائی را برای گروه دیگر نشان میدهد تا پیروان قرآن آینده بین شوند نا امید نباشند پیوسته نگویند حق مقهور است مردم فاسد و خرابند قابل اصلاح نیستند طرفداران حق ضعیف هستند مردان حق بیچاره اند باید بکار کسی کار نداشته باشند . ما که در محیط محدود و زمان محدود و عمر محدود بسر میبریم با اینهمه محدودیت نمیتوانیم درباره تاریخ و نهایت کار و راه حقیقی سعادت قضاوت

صحیح نمائیم قرآن باید آینه مقابل بصیرت ما باشد تا پایان کار حق و باطل و ریشه خیر و شر و ظهور آن را در تاریخ گذشته بنگریم تا بنگریم آن گروه و افرادی که فاقد پول و سپاه و ایل و قبیله و جمعیت بودند با اتکاء بحق عاقبت بر همه قدرتها پیروز شدند و آنها که همه چیز از قدرتهای مادی و وسائل در اختیارشان بود مانند حباب و کف روی سیل بباد رفته و این مطلب و حقیقت هدایتی را در همه سطور و آیات تاریخ و داستان - های قرآن واضح و روشن بنگریم . " اما الزبد فیدهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض " . این قصص و حکایات برای آن نیست که تنها با افرادی علاقه بورزیم و از آنها خوشمان آید که چه قدرتی ، چه شمایی ، چه دست و بازویی چه معجزاتی داشته ، از این جهات ، زندگی و شخصیت عالی آنها بمارتباط ندارد آنچه بمارتباط دارد طریقه و راه و روش و عاقبت بینی و هدایت آنها است .

با توجه بآنچه گفته شد شاید برای شنوندگان گرامی واضح شد مقصود این است که همه آیات قرآن در باره نظام خلقت و منابع و فراورده های صنعت و بیانات تاریخی و قصص اصل و فرع ، مقدمات و نتایج ، نظر به هدایت افراد و اجتماعات بعواقب و نتایج روشها و اعمال و ظهور نهائی آن در دنیا و آخرت است . " ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین " . چنانکه عرض کردم هدایت مانند آب و نور و هوا از ضروریات حیات

انسانی است آن انسانیکه از محدودیت و بندهای غرائز سر بیرون آورده و جسته و میخواد با اختیار و عقل و اندیشه مستقل راه زندگی پیش گیرد و زندگی خود را با فکر خود تنظیم نماید . بهمین جهت ، هدایت از هر چه و هر نعمتی برای انسان لازم تر است که اگر آن نباشد نعمت های دیگر و بال و نعمت میگردند دعای مخصوص و همیشگی مسلمانان هم طلب هدایت است که در متن مهمترین و با ارزشترین عبادات که نماز است قرار گرفته . اگر دعا بمیل خود ما واگذار میشد که هر جور میخواهیم بگوئیم و هر چه میخواهیم بخواهیم چه دعاهائی جعل میشد و چه درخواستها از خداوند میشد هر کس مطابق میل و آرزوی خود و محرومیتهایی که در زندگی دارد و چیزهای ناچیزی را که مهم و بزرگ می شمارد دعائی میکرد و طلبی مینمود . یکی پول دیگری مقام ، خانه وسیع زن خوب آیا راستی این هارا هم که خدا در دسترس گذارده باید از او خواست در دعاهای مأثوره این در خواستها نیست در بعضی از دعاها در خواست و خواستگاری حور العین هست که بعضی از مقدسین بیشتر بهمین چسبیده اند چون در دنیا محرومیت کشیده اند در آخرت می طلبند پس از دو رکعت یا چند رکعت نماز بی سروه با گردن کج و دست لرزان و روی رش و آب دهان جاری ، " و زوجنی من الحور العین " .

میگویند ، پیش از همه چیز آنها را با عجله ، آنها را

آن قیافه، که جن و پری هم از آن گریزانند چه رسد به حور العین. در این عبادت شبانه روزی دعای واجب ما تنها در خواست هدایت است این عبادتی است که در مفاصل حیات، در هنگام طلوع و غروب و زوال پس از خواب و بیداری این تحولات و تغییراتی که پیوسته و یک نواخت است، و مابادیده عادت از اهمیت و اسرار آن غافلیم باید بامبداء عالم ارتباط خود را بر قرار سازیم با آنهمه با آن مقدمات و مقارنات و شرائط و ترکیب مخصوص، از مکان و لباس و طهارت بدن تا اندیشه و فکر نخست بانگ تکبیر و الاحرام تا وارد حریم شود و آنچه تا بحال برایش حلال بود حرام کند و با حرکت دست هر اندیشه و آرزویی را پشت سر اندازد از تاثرات نفسانی، اندیشه‌های وهمی و شیطانی، بدبینی‌ها، بداندیشی‌ها، کینه‌ها، محبت‌ها، همه را با جمله نورانی، "الحمد لله" بیوشاند و پرده از توجه بنعمت و ربوبیت روی هر چه غیر آن است بیوشاند و با چشم باز مبداء و نهایت خود و جهان و نعمت‌ها را بنگرد بقول یکی از متفکرین جمله "رب العالمین" همه جهان را فرا میگیرد هر چه درک و علم پیش رود و نظر وسعت یابد هر چه کهکشانیها و اختران یا ذرات کشف شود، وسعت نظر در این جمله بیشتر میشود، آنگاه توجه بانواع رحمت، "الرحمن الرحیم" پس از آن مالکیت و تصرف دست قدرت خداوند را مینگرد، "مالک يوم الدين". گویا قدرت

پروردگار و صفات او را در اینجا مشاهده میکند روی میآورد خطاب میکند. "ایاک نعبد و ایاک نستعین" گویا مقصود و گم شده خود را یافته و از آمیختگی مطلوب باقی و حقیقی با اوهام خود بیرون آمده مطلوب خود را در قدرت علم، کمال و بقاء یافت چون مطلوب رخ نشان داده و دریافت شده دیگر تردید و تحیر ندارد قاطع و مصمم است اکنون باید یکسره با و روی آرد بسوی او حرکت کند از جاذبه‌های دیگر خود را برهاند مانند ماشین یا طیاره‌ایکه از ثقل زمین و جذب آن با فشار و حرکت شدید باید خود را برهاند تا براه افتد و برخیزد، مشکل همین است پس از آن با سرعت سیر مکتسبه و جذبه مقصود پیشرفت آسان و سریع میشود در این مورد است که احساس با احتیاج خود میکند، احتیاج چه؟ براه بهدایت، براه مستقیم باید درک کند اگر هدایت نباشد هیچ ندارد و اگر راه یابد همه چیز و هر نعمتی دارد خواست راهرو همان خواست خدا است همان نعمت لایزال است اینجا مورد تحول فکر و بلوغ بشریت است تا از عالم طفولیت برتر آید این طفل است که همه چیز را برای شکم میخواهد هرچه بدستش دادید بدهان میگذارد چه نان باشد یا چاقو یا سنگ گمان میکند همه چیز برای دهان و در مجرای شکم باید قرار گیرد، مردمی هم که زمین و آسمان و خدا و دین را مقدمه برای شهوات و آرزوهای خود میپندارند همه موجودات را برای جذب و دفع خود

میبندارند. در این تحول فکری به شخصیت خود رسیده و سرسعدات و بقاء را دریافته که همان هدایت‌براه است آنهم راه مستقیم چون پیش از هر چیز خود را منظور و متحرک مینگرد "اهدنا الصراط المستقیم" میگوید و همین رامی‌طلبد چه انسان پیوسته در حرکت است و حرکت جوهری که علماء برای همه موجودات مینگرد در انسان متمرکز و تسریع شده هم فرد از هر جهت متحرک است و هم اجتماع، فرد هم در ضمن اجتماع، اجتماع هم با قدرت تحریک و حرکت افراد، فرد و اجتماع مانند کاروانند، قافله‌ای اگر همه وسائل معاش از توشه و مرکب داشته باشد ولی راه و مقصد را تشخیص ندهد آیا سعادتمند است؟ با نظر سطحی و ابتدائی آن افرادی که در قافله مرکب رهوار و توشه بیشتر دارند صاحب نعمت و سعادتمند بنظر میرسند و آنکه فاقد اینها هست فاقد نعمتش می‌شمارند ولی از نظر راه و حرکت و سفر آن کس صاحب نعمت و سعادتمند است که راه و مقصد می‌شناسد و بیراهه‌ها و پرتگاهها را تشخیص میدهد، آنکه همه چیز دارد ولی راه را نمی‌شناسد و نهایت سفر را نمی‌داند چنانکه اگر از او بپرسی بکجا و از چه سمت می‌روی متحیر است نمیتواند دلخوش و سعادتمند باشد این بیچاره نمیداند در نهایت از کجا سر در می‌آورد، آنکه فاقد وسائل است ولی راه را میداند مطمئن است و میداند از کجا و بکجا میرود این شخص صاحب نعمت است همان نعمت

که به همه رهروان داده شده " صراط‌الذین انعمت علیهم " همان پیمبران آن مردان صدیق آن سرخ رویان و شهداء گواهان بحق و آغشته‌گان بخون در راه حق آن شایستگان و پیروان پیشروان، این تشبیه و استعاره نیست یک واقعیت و حقیقتی است پوست و گوشت و خون، مغز، فکر و اندیشه سراسر وجود ما و جهان در حرکت و جهش است این کره زمین این سیاره‌طیاره ما را در آغوش گرفته در فضاء در حرکت است از این سرنشینان سفینه فضائی زمین، این صنعتگران، مخترعین، این مکتشفین، محققین، دانشمندان، آنها که موشک بهوا میفرستند آنها که سفینه‌های فضائی میسازند از همه و همه بپرسید مقصود و مقصد نهائی چیست؟ و چه میخواهید؟ جواب روشنی ندارند هر چه بگویند توجیه جهل و تحیر است فقط یک دسته خوب تشخیص داده و جواب صریح و روشن و قاطع دارند آنها همان کسانی هستند که بعنوان پیمبر (نبی) معرفی شده‌اند که هر چه دیگران میدانند و یا باخبر نیستند خبر میدهند یک کتاب مبین است که روشن و قاطع خود را کتاب هدایت معرفی میکند این کتاب مفصل و جامع دعوت و منطق همه پیمبران بزرگ و رهبران بلند پایه می‌باشد و به پیروان و ره جویان تعلیم داده که شبانه روز همین هدایت را بجویند. بنگرید، آیا هیچ ذکر و درخواستی این اندازه در شب و روز تکرار میشود در این دنیای تحیر و گمراهی دنیای گرفتار و بهم پیچیده

مسلمانان نماز گزار نه مسلمانان اسمی و سجلی مانند بسیاری از مسلمان نماهای ایران و بعضی از کشورها، لااقل در شبانه روزده‌ها بار این دعا را میخوانند و این درخواست را دارند .
 " اهدنا الصراط المستقیم " بعلاوه در عبادات و نمازهای غیر واجب و تلاوت قرآن بیش از چهار صد میلیون مردم در شب و روز همین را میخوانند هدایت می‌خواهند .

(اهدنا الصراط المستقیم) . این همانستکه فطرت و سازمان درونی انسان می‌طلبد و خداوند و نظام عمومی آنرا از انسان می‌طلبد . هم چنانکه راه عمومی و اصلی و رسیدن بمطلوب عقلی و فاعلی را باید بجوید در هر عمل هر روش در خواب و بیداری در باره تنظیم فکر و اندیشه وظائف روزانه طلب معاش ، خوردن و خفتن ، ازدواج و معاشرت ، و در هر وظیفه‌ایکه زمان و اوان عمر بعهده میگذارد و مسئولیت‌هاییکه پیش می‌آید و اخلاق و سجایا راه مستقیم و معتدل و بی انحرافی است که بر انسان مشته می‌باشد و باید در روشن هشدن و تشخیص آن از خداوند مدد جوید تا مسلمان را با نظر و توجه بخط اصلی خطوط فرعی و وظائف مستقیم حیاتی روشن شود و از آن اصل فروع را دریابد و در فهم آن اجتهاد نماید تا همه این رهها باصل پیوندد همه بآن منظور نهائی برسند ، شاید همین سر تکرار این دعا می‌باشد و برای هر فرد مسلمان اگر آن هدایت کلی حاصل شده باشد باز نیازمند بهدایت‌های

فردیست و هدایت بمسائلی که هر روز و هر ساعت برایش پیش می‌آید و متحیر یا متوقفش می‌سازد باید راه مستقیم آن وظیفه را با امداد خداوند و توجه به هدف تشخیص دهد تا متوقف و متحیر نشود و از قافله حیات عقب نیافتد دنباله رو دیگران نشود . " ان هذا القرآن یهدی للتی اقوم " " التی " اگر چه مبهم است ولی وصف " اقوم " مبین آنست هر طریقی که بیشتر بها دارد و براه اندازد همان طریق را قرآن مینمایاند . این مطلوب و مقصود این موجود مختار و متحرک و عاقل میباشد که باید پیش از تصمیم و عمل تصور کند بسنجد راه اختیار نماید و پیش رود این خلا همیشه در بشر هست ، این ضرورت حیاتی را انسان درک میکند و همیشه جویای آنست و هیچ علم و مدرسه‌ای رفع این ضرورت و احتیاج را نمی‌نماید قرآن یگانه‌هادی کامل و جامع برای رفع این احتیاج و نیازمندی بآنست کتاب هدایت است و هدایت بالاتر از هر چیز و باهر عمل و اندیشه‌ای باید باشد . آن روز که این پرتو هدایت بر نفوس مردمی می‌تابید و این مشعل را بدست گرفتند با آنکه پیش از آن گمراه بودند و در میان او هام خود می‌پیچیدند براه افتادند و پیشرو شدند با آنکه از علوم و مغارف بهره‌ای نداشتند و بمکتبهای دنیا آشنا نبودند توانستند حاکم بر ملل متمدن و مردم درس خوانده شوند این پیروزی و پیشرفت به پیروزی شمشیر و نیزه نبود آنچه گرفته بودند و یا حامل آن

بودند که همان هدایت بود خواست بشر گمراه و حاکم بر نفوس است آنها تنها فاتح و جهانگیر نبودند بلکه مدیر و مدبر شدند و از میان هر ملتی که این هدایت را گرفتند حکام عادل و مدیرهای کاردان پدید آمد تاریخ شهادت میدهد که فاتحین اسلام مانند دیگر فاتحین شرق و غرب نبودند این فاتحین مانند اسکندر فتح کردند و کشتند و خراب کردند و سرمایه‌های مادی و معنوی ملل را ربودند مسلمانان با آنکه همه آنها خود از هدایت بهره کامل نداشته‌چون حامل بودند سرمایه دادند و استعدادها را برانگیختند گرچه پاره‌ای از مسلمان نمایان عرب از حدود وظیفه رسالت خود تجاوز کردند یا بقول شاعر ایرانی غارتگر و حرامی بودند اما آئین و هدایت گرامی را رساندند.

گر چه عرب زد چه حرامی بما
داد یکی دین گرامی بما
گر چه ز جور خلفا سوختیم

ز آل علی معرفت آموختیم
چون آنچه حامل آن بودند هدایت بحق و سراط مستقیم
و طریق اقوام بود و فطرت بشر همین را می‌طلبد، انسان
مسافر و گمراه اگر کسی را یافت که راهرا بنماید که غرض
و مرضی ندارد و این تشخیص را داده چرا نباید بپذیرد،
باین جهت آنچه کشورها را گشود و راه بدلها باز کرد بیش

از شمشیر که تنها مدافع از حق عموم و رافع مزاحم باید باشد، همان قدرت هدایت بود، که عقده گشودند و راهها بروی همه باز گردید.

امروز که مسلمانان متاد و دنباله رو شده اند و منتظر تقدیر، آنهم نه تقدیر خدائی بلکه تقدیر زمامداران و دول و ملل دیگر، دیگران اگر هدایت خدائی ندارند، سیر فطری خود پیش می روند ولی مسلمانان هم نه از دست داده هم این را: "خسرالدنيا والاخره" هدایت قرآن برکنار شد، و استفاده از قرآن به مجالس ختم، سوگند، تشریفات منحصر گردیده، همان کسی که گوشش بآیات قرآن و کلمات وحی آشنا نبوده، همان مسلمان نمائیکه عمری به جنایت و خیانت و دسیسه کاری برای مسلمانان دسیسه میسازد همان شرابخوار و قمار باز، همان خائنین بحیات مسلمانان و بسود دشمنان، و غارتگر اموال عمومی، همینکه چشم از دنیا پوشیده و مرد، در مجلس ختمش قرآن را با الحان مخصوص میخوانند و چه بسا همان آیات عذاب این گونه گناهکاران را برای نجات و طلب مغفرتش تلاوت مینمایند، رسواتر از این جنت مکانی و خلد آشیان سدن همین فساق و متجاوزین است و واقعا "هم از خدمتگذاران صدیق، به ملک و ملت بوده است چه قدر رسوا و به مسخره گرفتن قرآن و دین است، بهر حال قرآن همانطور که از هدایت خلق برکنار شده از قرائت و

ثواب هم بیرون رفته - متاسفانه مفسرین هم بیشتر به تفسیر های فنی و معلومات خاص خود پرداخته تا آنجا که عامه مردم از جهت فهم و درک و هدایت از تفسیرها ، بهره ای نمی برند .

با آنکه وضع روحی و مزاجیم مساعد نیست ، مناسب است : این روایت نبوی و مانند آن که گویا بیشتر در اواخر عمر شریفش بوده و نگرانی آنحضرت را از انحراف مسلمانان از هدایت قرآن میرساند . مرحوم علامه فیض در مقدمه تفسیرش (تفسیر صافی) این روایت را آورده : از فقیه و محدث عالیقدر محمد بن یعقوب کلینی - از محمد بن مسعود عیاشی ، از حضرت صادق (ع) از رسول اکرم (ص) .

قام رسول الله خطيباً " ، قال : " ايها الناس انكم في دار هده و انتم على ظهر سفر والسير بكم سريع و قد رايتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كل جديد و يقربان كل بعيد و ياتيان بكل موعود ، فاعدوا الجهاز لبعده المجاز - قال . فقام المقداد بن الاسود . فقال : يا رسول الله ما دار الهدنه ؟ فقال : دار بلاغ و انقطاع فاذا التبت عليکم الفتن كقطع الليل المظلم فعليکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ما حل مصدق ، فمن جعله اما مه قاده الى الجنة ، و من جعله خلفه ساقه الى النار ، هو الدليل يدل على خير سبيل ، و هو کتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل

و له ظهور و بطن فظا هره حکم و باطنه علم ظا هره انیق و باطنه عمیق له تخوم و علی تخومه تخوم ، لاتحصی عجائبه و لاتبلی غرائب ، فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه و دلیل علی المعرفه .

رسول خدا (ص) برای خطابه بپا خاست و فرمود : مردم هشیار باشید که شما در سرای هدنه بسر میبرید (معنای لغوی هدنه صلح و آرامش و متارکه جنگ است) - "وانتم علی ظهر سفر" گویا مقصود این است که شما در عین سکون و آرامش گمان نکنید متوقف و ساکن میباشید ، بسرعت مانند مسافری که پیوسته در حال کوچ و تغییر منزل بسر میبرد ، گویا بر پشت سفر بر نشسته و شتابان او را بجلو میرانید ، "والسیر بکم سریع" گویا به تغییر و تحولات افراد و یا پیش آمد ها و تغییراتیکه در وضع مسلمانان و یا برای مردم دنیا عموم پیش میآید ، اشاره فرموده آنگاه متوجه مفصل ها و متغیرات مشهود میفرماید . "وقد رایتم اللیل والنهار ."

این تغییرات پیوسته و اعلام کننده مراحل زمان و مفاصل حیات را مینگرید ، مینگرید که بهم پیچیدن و در نوردیدن شب و روز ، الخ ، غروب آفتاب و ماه چگونه هر دوری را نزدیک و هر نوی را کهنه میکنند و هر میعاد و موعودی را میسرانند شما باید تجهیزات خود را آماده و کامل نمائید تا از این عبور گاه دور و دراز سبک و آسان در گذرید .

"فاعد و الجهاز لبعدها المجاز" در اینجا مقاداد بن

اسود میپرسد . ای رسول خدا دار هدنه چیست ؟ - توضیح بیشتر از معنای لغوی خواسته - آنحضرت فرمود . " دار بلاغ و انقطاع " . سرای رسیدن و بریدن - که همیشه هر کس بهر مطلوب و منظوری رسید از آن بریده و جدا میشود - مانند مسافری که بر مرکب تندرو و آرامی نشسته و تنها با عبور مناظر سرعت حرکت در سفر را درک میکند هر دور نمای بیابان و آبادی و باغستانی را مینگرد و چشم دوخته تا بآن پرسد همین که بمحاذات آن رسید در میگذرد بلکه رسیدن و گذشتن بیش از یک لحظه نیست ، آرزوها و آمال سنین مختلف عمر اینسان ، است که آدمی تا بآن نرسیده بدان چشم دوخته همینکه رسید از آن میگذرد هر مقصد و آرزویی که دارد تا بآن نرسیده است باشتیاق وصل آن شتاب دارد همینکه رسید در میگذرد و دچار فراق آن میشود ، در اینجا گویا رسول اکرم متوجه فتنه ها انحرافها حوادث تفرقه ها ، کشمکش های مذاهب ، تراکم آراء براذهان مسلمانان مینگرد و از آن خبر میدهد و یگانه راه نجات را مینماید .

" فاذا التبست علیکم الفتن قطع الليل المظلم "

زمانیک فتنه ها حق را بر شما مشتبه ساختند و ذهن شما را پوشاندند چون شب دیجور که ستاره های هم بچشم نمی آید ، " فعلیکم بالقرآن " . در میان این فتنه ها و آشوبها و تاریکیها

که بقول شاعر شیراز .

شب تاریک و بیم موج و گردایی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

فرمود: در چنین دینای تاریک که امروز و پس از رحلت آنحضرت در همان اوائل قرن اول، مسلمانان دچار شده‌اند باید بهدایت قرآن گرائید و راههای تاریک و پر پیچ و خم و ناهموار زندگی را با استعانت از این پرتوهدایت به پیمائید گویا در آن روز سیطره پیغمبر بالای سر مردم بود حاملین وحی و خازنین قرآن پس از آن تا چندی در میان مردم بودند و در میان فتنه‌ها دستگیری میکردند، و از انحرافها باز میداشتند و با تعلیم قرآن آشنا میکردند چنانکه در زمان ائمه طاهرين (ص) چنین بود - اگر قرآن میان همه مردم منتشر نبود و از آن بلا واسطه بهر مند میشدند بوسیله حاملین وحی و پیشوایان گرامی در میان فتنه‌های آراء و نظریات ملل مختلف و عقاید و اوهام دیگران مذاهب گوناگونی که پدید آمد آنها هادیان خلق بحق و قرآن بودند این نگرانی رسول اکرم (ص) گویا بیشتر متوجه بهمین زمان ما و قرون است که مسلمانان بلکه دنیا از هر جهت متحیر و دچار انواع فتنه است مسلمانان خود باخته و سرمایه از دست داده سرمایه‌های مادی و معنوی، سرمایه استقلال و اتکاء به شخصیت، میراث رهبری دنیا، همه چیز را از دست داده و

دنباله‌رو و مقلد و پاک باخته شده مردم دیگر دنیا هم متحیر و سرگشته‌اند مسئولیتها و خطرها و پیچیدگی‌های زندگی، سنگین‌تر و مشکل‌تر و اسرار آمیزتر از آنست که مغزها و افکار این بشر هرچه قوی باشد بتوانند این مسائل پیچیده را حل کنند و از این فتنه‌ایکه رسول خدا خبر داده بیرون آیند ، و راه و مسیر حیات را بروی همه باز کنند و این بن‌بست‌راکه حیات معنوی و اخلاقی و جانهای ساکنین این سیاره زمین را در معرض هلاکت عمومی قرار داده بگشایند نور هدایت و نقشه عالیت‌ری باید که همه را فراگیرد و همه ملل را رهنمائی نماید بالاتر از عصبیت‌های مناطق جغرافیائی و حدود نژادی باشد تا همه تسلیم آن شوند . آیا جز قرآن کتاب هدایت دیگری هست که دارای این شرایط باشد و مورد قبول هر عقل آزاد قرارگیرد ، و بالاتر از حدود فکری و جغرافیائی باشد ، و بهم‌جوانب و مسائل زندگی مردم را رهبری نماید و با فطرت بشری و هر ذهن ناآلوده‌ای قرین و شفیع گردد و با هنگ‌نفوس دمساز بشود تا همه را بساحل نجات و بهشت برساند شاید اینکه فرمود . " فانه شافع مشفع " مقصود همین باشد ، زیرا شفع ضمیمه شدن و بهم پیوستن دو چیز متناسب با یکدیگر است همچنانکه اگر کسی بقرآن گراید وی را با خود بسر منزل سعادت رهبری میکند ، آنکس که از او روی گرداند و با آن خصومت کند ، قهرآیات وحی خداوند هم خصم و مدعی

وی خواهد شد و چون میزان عدل، حق و باطل می باشد و خصوصت و داد خواهی قرآن مورد تصدیق می باشد " و ما حل مصدق " ماحل را بداد خواه خصم معنا میکنند . " من جعله امامه قاده الی الجنه " کسانی که از آن پیروی کنند و آنرا پیشروی خود قرار دهند . بسوی بهشتشان میکشاند . " و من جعله خلفه سافه الی النار " و کسانی که از آن اعراض کنند و پشت سرش اندازند آنها را بسوی آتش پیش میبرد یگانه دلیل راه و رهبر است که به بهترین راه دلالت مینماید " هو الدلیل یدل علی خیر سبیل " هر مسئله و امور زندگی را شرح میدهد مشکلات را میگشاید . " و هو کتاب فیه تفصیل " . بیان و مبین و محصل احتیاجات بشری و نیازمندیها است . " بیان و تحصیل " فصل میان حق و باطل و قاطع وجد است چنانکه چیزی را سرسری و سبک نگرفته . " و هو الفصل لیس بالهزل " ظاهر و باطن دارد ظاهرش حکم و شریعت و قانون و دلبرو جذاب است و باطنش علوم و معارف و عمیق است . " له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ، ظاهره انیق و باطنه عمیق " ریشه های عمیق دار عجائب آن بشمار نیاید و غرائب آن کهنه نگردد در این قرآن چراغهای هدایت و شعله های افروخته حکمت و رهنمای معارف است . " له تخوم لا تحصی عجائبه " (اگر آقایان خسته شده اند بفرمائید بهمین جا ختم کنیم) .

باین مبسوط احادیث از طرق مختلف بیان آمده

حدیث دیگر است از امیرالمؤمنین (ع) و رسول اکرم (ص) - (حجه الاسلام غزالی هم این حدیث را نقل کرده) که فرمود: "و الذی بعثنی بالحق نبیاً یترقی امتی عن اصل دینها و جماعتها علی اثنین و سبعین فرقه" - بآن خداوندی که مرا به نبوت برانگیخته امت من از ریشه دین و اجتماع خود بهفتاد و دو فرقه جدا خواهند شد.

"کلیها ضالته مضله فاذا کان ذلک فعلیکم بکتاب الله فان فیه نبا من کان قبلکم و نبا من یاتی بعدکم" همه آنان گمراه و گمراه کننده اند در چنین وضع و روزگاری باید شما یکسره بکتاب خدای روی آرید چه در آن خبرهائی از کسانی است که پیش از شما بودند و خبرهائی از کسانی است که بعد از شما می آیند. "من خالفه من الجبابره قصمه الله عزوجل و من ابتغی العلم فی غیره اضله الله و هو حبل الله المتین و نوره المبین و شفاؤه النافع، عصمه لمن تمسک به و نجاهه عن الزله... لاتنقضی عجائبه و لاتخلقه کثره التردد"

هر کس از زور که یا ن مستبد با قرآن ستیزه نماید خداوند عزوجل او را در هم میشکند و هر کس راه علم را در غیر قرآن و روش آن بجوید گمراهش میگرداند، آن ریسمان محکم و رابطه ناگسستی و اتصال و ارتباط بحق است و نور هدایت روشن و روشن کننده جوانب زندگی است و شفا ایست خدائی، از دردها نگهدار و نگهبان از لغزش است برای کسیکه بآن

تمسک نماید و رهائی از لغزش و سقوط است عجائب آن پایان ناپذیر میباشد تکرار و تلاوت و دست بدست گشتن آن را کهنه و فرسوده نمیکند .

روایت دیگر از حضرت صادق سلام الله علیه از رسول اکرم (ص) " قال . القرآن هدی من الضلال و تبیان من العمی و استقاله من العثره و نور فی الظلمه ، و ضیاء من الاحداث و عصمه من الهلکه ، و رشد من الغوایه ، و بیان من الفتن و بلاغ من الدنيا الی الاخره ، و فیه کمال دینکم و ما عدل احد من القرآن الا الی النار " فرمود : قرآن کتاب هدایت است که از گمراهی میرهاند ، و بیان روشن هر چیزیست که از کوری و کوره راهی بیرون میبرد و نگهدار از لغزش و اضطراب است نور است که از گرفتاری بتاریکیها رهائی میبخشد پرتو نور بخشی است که از میان حوادث و پیش آمدها بدر میبرد وسیله نگهداریست که از سقوط در هلاکت نگه میدارد راه رشدیست که از گمراهی و تحیر میرهاند بیان رسائی است که از فتنهها نجات میدهد پیروی از قرآن و نور هدایت آن از فتنههای گمراه کننده بیرون میبرد و رهبری بسوی زندگی برتر و آخرت مینماید و بآن میرساند در قرآن کمال و تکمیل دین شما است هیچکس از قرآن رو برنگرداند جز آنکه بسوی آتش روی آورد .

باین مضمون احادیث از طرق مختلف بسیار آمده

(اگر وقت اجازه میداد بعضی دیگر از این احادیث را نقل میکردم) مضمون و لحن همه با اختلاف در تعبیر یکسان است همه ناظر بهمین است که قرآن کتاب هدایت و نجات بشر است باید بنور هدایت آن انسانیت پیش رود نجات یابد و بدستورات آن عمل کند و نقشه زندگی را از آن بگیرد و بکار بندد هدایت بهمه امور بهمه مسائل ضروری و عمومی بشری پر از اندیشه‌ها و افکار است فوق همه علوم و معارف بلکه رهبر معارف و علوم بشری است راه دریافت علم و بکار بردن آنرا میآموزد و از ضروریات زندگی بشری است بشرچون احتیاج به هدایت دارد و هدایت از ضروریات حیات است ، جز قرآن کتاب هدایت جامع و دست نخورده و تصرف نشده نیست بنا براین جز قرآن کتاب هدایتی در دست این بشر متحیر و گمراه نمی‌باشد میزان درستی و نادرستی هر کتاب هدایتی اگر باشد قرآن است اگر قرآن نبود هدایت دیگر پیمبران شناخته نمی‌شد و درستی و نادرستی کتاب گذشتگان معلوم نمی‌گشت و چهره معصوم و پاک و دعوت و منطق پیمبران همان مصلحین بزرگ و رهبران روشن نبود باید در مرحله اول مسلمانان خود به هدایت قرآن هدایت شوند و آنرا گوشه قفسه‌ها و بالای قبور و از مجالس ختم بیرون آرند و از زوایای انزوا و مهجوریت خارج کنند ، و بشکایت پیمبرشان از زبان قرآن گوش دهند . " و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا

هذا القرآن مهجورا" و از تجزیه آیات که هر گروهی قسمتی و قطعه‌ای را گرفتند و باقی را نادیده گرفتند توبه نمایند .
 " جعلوا القرآن عضین " و مجموع آیات و تعلیم آنرا مشعل هدایت قرار دهند زیرا خاصیت و اثر هدایتی در جمع و ترکیب آنست نور متجزی هم فضا و محیط را چنانکه باید روشن نمیکند اگر خودمان بآن گرویدیم و راه یافتیم ، و مجتمع و همپا و هم هدف و قاطع و ثابت و روشن بین شدیم میتوانیم مردم دیگر دنیا را نجات دهیم دنیا تشنه رهبری است ، رهبری بحق ، منطق قاطع ، اصول محکم فطری و عقلی و جویای آنست علماء مصلحین متفکرین که فوق تعصب میباشند شب و روز میکوشند تا راهی پیدا کنند راهی که همه بپسندند و تن دهند و در قلب ها و ضمیرها جای باز کند طریق روشنی که در آن تحمیل نباشد و بسود و صلاح و قدرت یک ملت یک نژاد یک سرزمین نباشد دنیائی باشد ، آیا جز قرآن میتواند هادی بچنین راهی باشد ؟ ولی متأسفانه ما مسلمانان نه تنها نمایاننده هدایت و برتری قرآن نیستیم بلکه خود حجاب آن شده ایم قرآن و آیات و دستورات و احکام آن در ظروف ما و چهره هائی ظهور نموده باینجهت در ما و برای همه خاصیت هدایتی و رهبری آن از میان رفته باید ما از این پراکندگی و پراکنده گوئی راهها و مسلک های پراکنده خود رانجات دهیم تا پراکندگان وادی

حیرت دینا را بهدف خلقت و راه روشن آدمی آشنا کنی
 مردم دنیا بداند که ما با هدایت قرآن خیر خواهیم از گمراهی
 مردم رنج میبریم نفع جواستمارگر ، استعمارگر نیستیم ،
 قوانین ما که متخذ از قرآن است میان فقیر و غنی و قدرتمند
 و ناتوان و سیاه و سفید امتیاز قرار نداده برای همه یکسان
 است وقتی میتوانیم این حقیقت را اعلام کنیم که در میان
 خود امتیازات فردی و طبقاتی نباشد در میان خود رحما
 باشیم و از مسلکها و روشهای خود ساخته و تفرقه انگیز
 بنام دین برتر آئیم تنها بعروه قرآن این حلقه رابطه خدائی
 و محکم (الوثقی) چنگ زنیم از آویختن بتارهای اوهام
 بجائی نمیرسیم . حافظ میگوید .

مصلحت دیدنی آنست که یاران همه کار

بگذارند و سرطره یاری گیرند

ولی بعقیده ما در این زمان و همیشه هر کس سرطره یاری
 گیرد و بتارهای موی آن آویزد نتیجه آن مانند طره یارها
 پراکندگی و بی ثباتی و جهل و سرگرمی و انصراف از مطالب
 حقیقی وجدی حیات است . باید بجای این گفت .

مصلحت دیدنی آنست که یاران همه کار

بگذارند و سر حلقه قرآن گیرند

راستی و مصلحت و ضرورت و واجب اولی مسلمانان
 همین است با آن آیاتیکه خود دعوت بتفکر و تأمل در قرآن

و پیروی از هدایت آن میکند آن سفارشهای پی در پی رسول خدا بخصوص در اواخر عمر شریفش و ائمه طاهرین در باره تمسک بقرآن با آن حدیث مشهور بلکه متواتر از طریق عامه و خاصه حدیثی که در باره همیشه مسلمانان بوده برای اینکه مسلمانان به بیراه نروند و کوره راهها را در پیش نگیرند و صیت آخرین ساعات عمر شریفش ، که فرمود .

"انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی" بعضی از عامه بجای و عترتی و سنتی آورده اند - فرقی ندارد چه عترت و سنت ملازم یکدگرند - پیروی از عترت از جهت سنتی است که آنها آورده یا نمایانده اند ، سنتی که از طریق اهل بیت نباشد یا بتصویب آنها که سر چشمه صاف و متصل بمنبع نبوت اند نرسیده باشد اعتباری ندارد . یا این وصیتهای چرا مسلمانان از تمسک بقرآن روی گردانده اند - این بحث باقی میماند که چگونه باید از سر چشمه قرآن بهره مند شد و بهدایت قرآن گرائید بخصوص ما فارسی زبانان که ندانستن زبان قرآن برای ما حجاب است ، چرا نباید مسلمانان غیر عرب بزبان دین خود آشنا شوند ، این مدارس و کلاسهای زبان خارجی است ، در گوشه و در هر مدرسه ای بزبانهای دیگران برای تفاهم برای فرا گرفتن معلومات آنها ، برای راهنمای زندگی ، چرا برای فهم دین و قرآن و برای رسیدن بمنابع اصلی بدون واسطه ، برای دست یافتن بگنجینه ها احادیث

و کتب علمای بزرگ اسلام نیز ، مدرسه‌ها و کلاسهای مجهزی نداشته باشیم .

دیگراز وظائف برای فهم قرآن این است که اول قرآن را از میان تارها و بافته‌های خیال بافها و روایات مجعول و اسرائیلیات بیرون آریم ، بنگرید عرفان بافها چگونه آیات را از وضوح و هدایت عموم و انطباق با وظائف روز خارج کرده اند مانند تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی - که در تفسیر آیه - " اذهب الی فرعون انه طغی " که فرمان بموسی برای جلوگیری از طغیان طاغی زمان است و سنت پیمبر بزرگی را در باره نجات امتی از طغیان ، و راه روشن آنرا مینمایاند . این مفسر عارف میگوید مقصود این است که موسای عقل بسراغ فرعون نفس برود و در آیه . " ان الله یامرکم ان تذبحوا بقره " میگوید مراد گاو و نفس است ؟ چرا اساساً باید نفس را کشت ، نفس یعنی چه و کشتن آن یعنی چه ، اگر مقصود خواسته‌ها و شهوات است که نباید آنرا کشت ، اگر ما بخواهیم بکشیم با کار خدا معارضه کرده ایم باید آنرا تعدیل و ترکیه کرده‌یچ جا در قرآن تفسیر نفس کشی نیامده قرآن میگوید . " و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها " در آیه سوره بقره که یک سوره بهمین نام آمده و دومین سوره قرآن است این دستوریکه برای هدایت مسلمانان و نشان دادن و وظیفه است و اسراری از هدایت در بر دارد

منحرف کردن آن بنفس کشی راستی گناه است ، گاو معبود بنی اسرائیل شده بود . چنانکه بعد از خروج از مصر و غایب شدن موسی (ع) چند روزی از میان آنها ، بحسب همان علاقه و جاذبه بسوی آن برگشتید ، " اشریوا فی قلوبهم العجل " محبت و علاقه به عجل ذهن و اندیشه آنها را پر کرده بود . بنی اسرائیل مامور شدند تا گوساله ای که آنرا معبود یگانه و محبوب خود گرفته بودند ، این حیوان بی زبان را حیوان شاکه دار پر خور را بطور رسمی بکشند ، مانند قصاب ذبح کنند تا این مانع فکری و نفسانی از سر راه قوم اسرائیل برداشته شود . چشمها باز گردد ، بنی اسرائیل مامور بودند برای ذبح بقره معبود و محبوب خود عید خون بگیرند و جمع شوند و آنرا بدست خود بکشند این چه ربطی بنفس کشی دارد .

بسیاری از مفسرین هم قرآن را بذوق و هنر و بحسب معلومات خود تفسیر کرده اند بلکه بعضی خواسته اند هنر و معلومات خود را بعنوان قرآن بنمایانند بعضی فلاسفه ، ادبا ، متکلمین . روایات و احادیثی که صحیح و سقیم و درست و نادرست آن منقح و بررسی نشده ، و این روایات هم حجاب دیگری بر هدایت قرآن گردیده — یک قسمت آنها مجعول صاحبان مسالک و مذاهب ساخته شده و بدعتها است قسمتی هم از اوهام اسرائیلیات میان مسلمانان رائج شده — از همان صدر اول از آن زمان که امیرالمؤمنین (ع) خانه نشین شد

و ائمه از میان مسلمانان بر کنار شدند ، و مرد مرا خلفاء جور و عمال آنها از توجه بائمه طاهرین و تعلیم آنها بازداشتند بازار اینگونه روایات بنام رسول اکرم و یا ائمه طاهرین رواج یافت ، از همان صدر اول بازار امثال کعب الاخبار و ابی بن کعب در بیان و تفسیر مطالب قرآن بخصوص در باره آیاتی که راجع بقصص و داستان گذشتگان بود گرم شد و مسلمانان که تشنه فهم و توضیح این مطالب بودند و منبع دیگر در دسترس آنها نبود این بافته ها را ضبط کردند و برای قبول عامه بر رسول خدا نسبت دادند . شما بنگرید در این داستان آموزنده و هدایتی قرآن که در باره منشا سحر و شعبده و زیان آنهاست و برای بی پایه بودن اینگونه چیزهاست چه چیزها بافته اند " و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان " تا آنکه میفرماید . " ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخره من خلاق " آنها که مشتری بازار سحر و شعبده شدند خود بخوبی و با تجربه ها درک کردند که این مشتریان از زندگی برتر و عالیتر بهره ای ندارند ، چنانکه افراد پیرو این اوهام و بلکه اینگونه خرافات در میان آنها رائج شده بیچاره و درمانده و محکوم شده اند . این نمونه ای از مقصود هدایتی این آیه است که در تفسیر و توضیح آن معصل نوشته ام ، آنگاه بنگرید بروایات اسرائیلی که در میان مسلمانان رائج شده و به بزرگان اسلام نسبت داده شده چه چیزها بافته اند ، هاروت و ماروت فرشته

بودند ، بزمین آمده در مقام امتحان درآمدند ، زهره زن بدکاری بوده و سپس با آسمان صعود کرده و ستاره شده معلوم میشود از قدیم زنهای هرجائی و بدکاره البته آنها که فاحشه الرجال والزعما بودند ، ستاره نامیده میشدند . . . پناه بخدا ! دیگر اینکه شما را بخدا بیایید قرآن را از دست عمال اموات که اینکار مخصوص کشور شیعه است بیرون بیاوریم آنها در این مجالس که هر گونه آدمی با هر وضعی شرکت میکند ، گویا سر جا صدای قرآن بلند میشود صدای مرگ و میراست ، این کتاب حیات کتاب حرکت ، کتاب قدرت ، کتاب هدایت ، کتاب ایمان بچه روزی در میان ما افتاده . . . آنرا اگر قرائت میکنیم با تفکر با تامل با تدبیر - همچنانکه گفته اند اندیشه خود را از هر خیالی خالی کنیم و خود را مخاطب آیات بدانیم ، تصور کنیم اکنون بر ما نازل و رسول خدا برای ما قرائت میکند ما قرآن را بمحیط تفکر و تحقیق بیاوریم .

" ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر " چند بار این آیه در یک سوره تکرار شده ، این کلام خدا این مشیت ازلی الهی این قدرت و نیرو است ، که بصورت حروف و کلمات در آمده و در حد فکر و اندیشه و گوش هوش بشر آسان گشته پی در پی میگوید " فهل من مدکر ؟ . . . " باید نخست قفل های غرور ، هواها ، کبرها ، غفلت ها را باز کنیم تا پرتو انوار قرآن بر ضمیر صاحبان ضمیر و قلب بتابد .

" افلا يتد برون القرآن ام على قلوب اقفالها "

" ان هذا القرآن يهدى للتي هي اقوم و يبشر الموءمنين
الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا كبيرا و الذين لا يؤمنون
بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما "

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين .

در قسمت دوم این بحث که طریق استفاده از قرآن و
حجابهای مانع از آنست ، تا آنجا که وقت اجازه میداد بعرض
آقایان و سروران رساندم ولی مفصل این بحث فرصت بیشتری
لازم دارد ، شب گذشته و آقایان خسته شده اید ، اگر توفیق و
فرصتی پیش آید متمم این بحث را در جلسه دیگر تکمیل
مینمایم . و از آقایان عذر می خواهم . امید است از لغزشهای
سخن و کلام در گذرند و عفو می طلبم چنانکه عرض کردم حال
روحی و جسمی مخلص مساعد نیست ، چون نخواستم تقاضای
برادران گرامی را رد کنم مصدع شدم از خداوند توفیق همه
را می طلبم و امیدوارم همه ما را در راه خیر و صلاح و فهم دین
و هدایت قرآن هدایت فرماید .

پایان

فلسفه شورشی

سید

استاد، محمد رضا حکیمی

آهنگ خاور آن داشت بر لبش
کتابخانه آنلین «طالقانی و زمانه ما»
روسی مرچ روغنائی بود و مرچ روغنائی پر زنج و پر سیاه
را پس پشت کرده بودند و میگویند تا در
برقندی سیدی را بشن بگویند
باورد داشت که باید به کرانهای روشن رسید و از خورش قدرها
نهراید و با ابرهای سیاه اما از کار بود. باز که بر امالت این طیف
مقدس، از هیچ گفتنی دروغ نیکردند و نیکو شدند تا از پشت و پشتگاه
سیاهی، جان خود را آزاد سازند، باشد میارزد میگردند و عشق سید

خورشید شامگاهی گفت :
« کیست که کار مرا بر عهد
گیرد ؟ » .
(تاگور)

فلسفه شورشهای شیعه

آهنگ خاوران داشتند و بسوی چشمه‌ی خورشید میشتافتند ،
و بسوی هر چه روشنایی بود و هر جاروز . دشت‌های پررنج و پر سیاه‌سرد
را پس پشت کرده بودند و میکوشیدند تا درفش بنیادگر خویش را
برقله‌ی سپیده‌ی راستین بکوبند .

باورداشتند که باید به کرانه‌های روشن رسید و از خروش تندرها
نهراسید و با ابرهای سیاه‌ناسازگار بود . باتکیه بر اصال‌ت این عقیده‌ی
مقدس ، از هیچ گذشتی دریغ نمی‌کردند و میکوشیدند تا از چنگ و چنگال
سیاهی ، جان خود را آزاد سازند ، باشب مبارزه می‌کردند و عشق سپیده

دمان در جان و دلشان ریشه کرده بود. گفتگویشان همه جاز بامداد روشن بود و از سپیده ها، از همان تیغه های پرتوزاد که بر فرق سیاهیها فرو می آیند و ریشه ی تیر گیهارا با تش می کشند .

آهنك خاوران داشتند و بسوی خورشید می رفتند ، و کاروان شور آهنگشان را از رخاره سنگها، از کویرهای مرگزا، تاریك دشتهای بیفرجام ، یاهر سخت و سختی می گذرانیدند و از میان هجوم آنچه گرم بود و میسوخت یا سرد بود و تاب میفرسود، میگذشتند. در اراده ی آنان هیچ چیز راه سست کردن نداشت : آوای وحش ، خروش دیوانه ی بادها ، نیش سیاهیهای خشمگین ، دهان دره های تاریك ، فریاد دزدان و تند بادهای جانگیر و هر چه از اینگونه بود .

در پیشاپیش راهشان هزارها انبوه خاموش و سخت و تاریك بود، و در همه اطرافشان جز ژغند یا سبار چیزی نبود و چه جانها که میبایست ببازند و چه ناکامیها که میبایست به بینند ، ولیکن آنان آهنك خاوران داشتند آهنك خاوران. خانه آتلاین «طالقانی و زمانه ما»

آشوبشان گرم و جاندار بود و نستوهی و بی باکیشان آفریننده، آفریننده ی حماسه یی سیال و خونرنك، حماسه یی همه جا همراه زند گیها که هر بامداد و پسین ، شیپور هیجانبار خویش را می نواختند . : بامدادان همراه فروغ خورشید و شامگاهان برای شکستن سیاهی و سکوت ، تافلسفه ی عالی دوستی و بارو شنایی و دشمنی با سیاهی را فراموش نکنند. در کی بود صبح و روشن که باید بسوی روز شتافت و خستگی

فراموش کرد و در برابر درازای شب برآشفته . و هم می دانستند که عشق دیدن خورشید ، مقدس است و ژرف و هستی زای . و نیز آموخته بودند که بزرگی در فداکاری است و انسانیت در گذشت و از همه ی گذشتها بزرگتر گذشت از جان ، بخصوص در راه هدفهای بزرگ و باز هم بزرگ .

فکر میکردند که نفس کشیدن در سیاه سرد جامعه های فاسد با سم زندگی که ما هم زنده یسیم یعنی : نفس میکشیم ، کاری نیست ، کاری نیست که مردان را و آزادگان را قانع سازد و بجای بنشانند . زیر یوغ مذلتها آسایش و زندگی ، خیال است و گمان ، و همه مـرک است و سخت تر از مرکا .

این چه زندگی است که بر همه ی دیوارهایش نقش درد و اندوه بسته و جز هر چه نابسامانی است رنگ و رویی ندارد ؟ .

این چه زندگی است که همه جا ابر و مه سیاهی و بهمن سازند و بهیچ گونه نگذارند کسی روی خورشید به بیند و در میان نور و گرمی همه چیز خویش را باز یابد ؟

در آنان از همه مقدس تر و خروشنده تر همین عقیده و درک عالی بود که : هر جا درد و اندوه و محرومیت باشد ، لذت و آسایش نیست آسودگی نیست ، و هر جا همه ی اینها بجان بندگان خدا باشد ، آسوده نشستن ، شرط ایمان و پرستش خدای نیست ، و همه جا اینها هست و همه جا بندگان خداست پس آسودن و نیاشفتن شرط ایمان نیست مشروط هم که بی شرط نیست پس چه ایمانی ؟ !

از همینها کم کم در اندیشه فرو رفتند که در آن جامعه که کوشه یی نماز است و نیاز و کارهای خیر گوشه یی زاغه است و فقیر و یتیم

و درد و اندوه و بندگان همان خدای آنسر شهر او را میپرستند اینجا
در رنجند و سختی و شکسته و ناتوان ایمانی درست آیا هست ؟ .

فقط نکته‌ی مهم ، روش صحیح پرورش بود و اصالت تعلیم ،
که هیچ انحرافی نیافته بود و مکتب بگونه‌ی صحیح ، تعریف و درك
میشد . نهضت‌های هیجان خیز شیعه بر اساس همان درك صحیح بود و
بس و این در تمام احزاب و نهضتها و تعالیم اصل و عمده است .
اگر درك صحیح نبود افراد يك مکتب بجای كمك ، مانع ایجاد میکنند
و بجای خدمت خیانت و چه بسا ندانسته و بدون غرض ، چون درست
درك نکرده‌اند و فلسفه‌های عمده‌ی مکتب را نفهمیده‌اند .

چه بسیار که کارهایی دشوارتر انجام دهند و بارهایی سنگین‌تر
بدوش گیرند ، اما بفتح نباشد . چون بر اساس خودرویی و شخصیت‌های
ناهماهنگ است ولی اگر اصول مکتب هماهنگ و روشن درك شده باشد
و نیروهای افراد در امتداد تعیین شده بحرکت آید ، يك واحد سیال
مبارز بوجود می‌آید که همه‌ی نیروهای اجتماعات در هر روز گاری بدان
ضمیمه می‌گردد و پیوسته بسوی هدف میکشود ، و همواره همراه
کاروان تاریخ ، رده‌بی هم از مشعلداران ، محکم گام میکوبند ، بسوی
آفتاب و بسوی مقصدهای روشنی ساخته .

این بود پیشینه‌های شیعه و همان خاطرات ، آنروز و روز گاران
که شیعه درست تعلیم می‌افت و بافق پهناور زندگی دیگرسان میدید .
ای دریغ از انحراف تعلیم و تربیت ، وای دریغ از کژی دید

و درك و يايي-ن آمدن سطح تشخيص آن گروه، كه بايد ديگ-ران را بالا برند .

آنروزها به شيعه آموخته ميشد كه پس از قرن‌ها تلاش در راه دريافت و درك انسان و ارزش انسان ، ديگر وظيفه همين است و همين و اينهمه شرط و قيد- عصمت افضليت عدالت رأفت و . . . - برای زمامدار و رهبر هم تنها بدان مقصود بوده و هست كه بانسان از نظر درك‌های صحيح ستم نشود ، درك تكليف درك علم الهی و توحيد درك حقایق زندگی و درك ارج فداکاری برای خدا و شهادت در راه دين خدا و مجموعه‌ی حقوقی كه فقط بمنظور سعادت انسانها آمده است .

و خلاصه آنروز ميديدند كه تكليف آنان همانست كه آهنگ خاوران كنند يعنی با سياهيها سازند و بطرف سرچشمه‌های نور بشتابند و در نظر آنان فردی به خدا نزديكتر بود و پيش امام محبوبتر كه صميمانه‌تر در اين جهاد مقدس شركت كند .

روشن است كه گزارش نهضت‌های شيعه و مبارزات آنان نه آن اندازه است كه در اين مقاله فراهم آيد تاريخ تشيع همينسان حركت است و فرياد و غوغای پرخاشجويانه‌ی زندگی سازان و حق، آنهمه در اين کوتاه گفتارها کی ادا ميشود ؟ اما مقصود من بيشتر اينست كه راهی باز كنم در ذهن نويسندگان فاضل ، تا هر چه زودتر بدین شورانگيزیهای عظيم بی هيچ واسطه بنگرند و ديگر هر گونه ميدانند دين عظيم و قطعی

خود را ادا کنند و واجب حتمی خویش را از نزدیکترین و دل‌انگیزترین
و در عین حال اصولی‌ترین راه، انجام دهند .

از لحاظ مایه‌های فکری و سیستم‌های اصلاحی و انقلابی وزیر
سازهای يك تحول مجموعی و گرم كردن خون مردم تا چه حد در
مكتب شيعة ما گفته‌گو داریم و تا چه حد مایه؟ ولی چقدر از آن راجوانان
میدانند ؟ .

اینها غذای روح جوانان هر قوم است و روح گرسنه گرسنه
نمیانند و از هر خوانی که باشد اشباع میگردد آنوقت مطبوعترین
غذاهم لذتش نمی‌بخشد . پس اکنون وظیفه‌ی مبلغان عجب گران‌است
و عجب مهم و بلحاظ اینکه مایه هست آسان اما بیشترها غافلند غافل!

پس الفبای مكتب این است که باید هیچ نقص و تعدی هیچ
تاریکی و ناروایی و هیچ ناهمسانی در میان توده‌ها نباشد انسانها آزاد
باشند آزاد بیندیشند بخدای خود برسند و با محبت و صمیمیت
به پدیده‌های عالی خلقت دست یابند و از این هزارها گونه مانع که
سر راه وصول انسان نهاده اند اثری بجای نماند تا آنکه اندك همه‌جارا
روشنی بگیرد و روشنی خاصه از عدالت و محبت و صفا و هماهنگی
و اندیشه‌های درست و هیچ محرومیتی یافت نگردد تا چه رسد به آهی
یادردی یا خراشی و ناملایمی !

این افق دید چه زیبا بود و چه آرزو آفرین و جذاب که هر کس
میثافت تا برای رسیدن بآن خود را فدا کند، مخصوصاً با این تعلیم که

بغور کلی جامعه‌ی انسانی باید بدان افق برسد نه این افراد معین یا آن گروه بخصوص و فدا شدن در راه ساختن دنیایی چنین از نظر ارزش همچون ماندن و زندگی کردن در آن است یا بالاتر که ایثاری حقیقی است که انسان روشنایی بسازد برای تارک نشسته‌گان دیگر، این بود که جان را کمترین مایه میدانستند و هدف همان عقیده بود و جهاد در راه آن برای همان سازندگی و آفرینش.

و دیگر شکست مفهوم نداشت یافتن بود یا شهادت و شهادت غیر از شکست بود، صورت ماندگارتری بود از همان فتح.

آموخته‌هاشان عجیب بود، پراز شور و فروغ و دور از هر سستی سرد و هریبی حسی و بی خاصیتی؛ بر دور هر فعالیتشان، هاله‌ی مقدس و شکوهمند و امید حیز (قاطعیّت) نقش گرفته بود و در زاویه‌ی هر دیدشان این تعلیم عزیز (قاطعیّت) غنوده و از فکر سستی و برگشت اثری در میان نبود فقط وصول بود یا به پیروزی یا به شهادت که باز ریشه‌ی پیروزیهای اصولی دیگر بود از همان سو که می‌جوشید و مخصوصاً در نسل پس از دور شهادت.

مالك اشتر میگفت: «فما يشك في قتال هؤلاء الامية القلب فانما انتم على احدى الحسينين: اما الفتح واما الشهادة» در کار مقاتله و کشتار اینان (سربازان معاویه با اینکه اظهار اسلام میکردند و نماز میخواندند) کسی شك نمی‌آورد مگر فرد دلمرده و تارک روان که نور ایمان از دلش رفته باشد همانا شما واجد یکی از دونیکوترین فرجامها هستید: یافتن

مالك باكثر تو بيت یافته‌ی مكتب بود و بكسی «میت القلب» میگفت که در شمشیر کشیدن و قتال شك کنداما امروز شاید بكسی «میت القلب» بگویند که آهسته نیاید و آهسته نرود و بی نفس نماند همین بس است برای مقیاس انحراف تعلیم و تربیت در حوزه‌ی دین در این روزگار .

هنگامی که مبانی اصیل تعلیم داده شد و انسانهای مستعد به انحراف فکر و اندیشه دچار نگشتند همیشه شور و انقلاب از نهاد اجتماع سر چشمه میگیرد و دیگر پیوستن عناصر سازنده بهم، کاری میشود سهل و رایج و همه جا عملی و هر جا بی مانع . چون تاب موانع بیشتر در برابر عدم اصالت يك پیشنهاد است .

پس باید پیوسته در اندیشه‌ی این بود که سر چشمه‌ی تجمع نیروها بسته یا آلوده نگردد و به جوشش عمیقی که ممکن است زمینه‌ی جهش را در هر زندگی و محیطی سیراب کند و حاصلخیز مدد رسد و رو بهم یک کلیت فکری که زادگاه قاطعیت باشد و جود آید قاطعیت در اعضای هر تلاش بزرگترین پدیده‌ی بی است که باید گفت پیروزی را پیش از خود آورده است .

۱- در این روز و روزگار دیگر این (آرم) تشیع را بر کسی ندیدیم و این سخن عزیز شیعی - احدی الحسینین - را از کسی نشنیدیم مگر از پیشوای شیعی افدیش معاصرو یادگار پیشینه‌ی های شیعه . : امام ...

پیشانیان ما از این موضوع پیوسته غنی بودند و در مورد اشراق روح افراد از قاطعیتها از کوشش لازم باز نمیایستادند . لذا آنان که در صدر تشیع میزیستند جز به همان حقیقت ژرف « قاطعیت » به چیزی نمیاندیشیدند این بود که هر دم مصمم بودند که از خشم تاریکی نیندیشند و بسوی قله ی پرتو گرفته ی آباد ، راه بشکافند و این بود که همه جامکتب پروردگان که صریحتر از هر چیز حقایق تشیع را فرا گرفته بودند (و قول و درك و عملشان برای ما حجت است حجتی قطعی) همه جا قاطع بودند و حتی به امام نیز قاطعیتها را یاد آور میشدند : هاشم مر قال از صحابه ی علی بود . به امام چنین خطاب میکرد : « سربنا یا امیر المؤمنین الی هؤلاء القوم القاسية قلوبهم ، الذین نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم وعملوا فی عباد الله بغير رضا الله فاحلوا حرام الله وحرمو احلاله . و استهوی بهم الشیطان و وعدهم الاباطیل و مناهم الامانی » (۱) .

که دیگر از امام هم هیچ توقعی نداشتند جز حرکت و فریاد و تصمیم و کوچیدن ، چون هدف معلوم بود و تکلیف معلوم ، این بود

۱- ما را بجننگ اینان کوچ ده همین گروه سنگدلان که کتاب خدا را پس پشت افکنده و در باره ی بندگان خدا بجز راه خدا و رضای خدا رفتار میکنند ، حرام خدا را احلال و حلالش را حرام کرده اند ، شیطان گمراهشان ساخته و وعده های باطلشان داده و آرزوهای دروغ در سرشان کرده است . کتاب صفین ص ۱۲۵ جمهرة الخطب ج ۱ ص ۱۵۱ الغدير ح ۱۰ ص ۵۹ .

خاصیت تکلیف دانستن و هدف شناختن . تعلیمات هم دایم زنده تر و قاطعتر بگوششان میرسید ، دستی هم مثل روزگار مسا درمیان نبود که اصالت مذهب و اصالت فکر مذهب را از بین ببرد ، و فکر مذهبیها را بمفاهیم سخت مبتذل و خواسته های بسیار بیراه توجه دهد ، و برنامه های مخدر را باسم دین و ترویج دین بخورد مردم داده باشد ، اینها نبود ، بلکه بجای اینها و اینهمه غفلت و انفعال سیاسی و پذیرش استعماری مرزهای تربیت مستحکم بود و مرزبانان قوی و چیره و پردید پیوسته بر برج و باروی شهر اندیشه ها بیدار و نگران پاس میداشتند . سخنی هم که درمیانشان بود اصالت داشت روشن بود ، از حقیقت فروغها و از قاطعیت نصیبها داشت و جانها را گرم میکرد و ارواح را مشتعل .

حسین (ع) به معاویه مینوشت :

« فلعمری ما الامام الالحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن

بدین الحق الحاکم بنفسه علی ذات الله » (۱)

و باز به او نوشت : « وقلت فیما قلت : انظر لنفسك ولدينك ولاءة

محمد (ص) وانی والله ما اعرف افضل من جهادك ، فان افعل فانه قربة

۱- « به بخشنده ی جانم سوگند پیشوا و زمامدار اجتماع جز

آنکس نیست که بکتاب خدا حکم کند و بعدالت رفتار نماید

بدین حق متدین باشد و خود و همه ی خواسته های خود را بفرمان

خدا محدود کند » (ابصار العین - از علامه ی سماوی ص ۵)

الی ربی وان لم افعله فاستغفر الله لدینی» (۱) .

واز آنجا که حقیقتها ربیک برای دیگری زمینه میسازد مخصوصاً حقیقتهای انسانی و از آنجا که بیداری، انسان را به جستجوی سپیده‌ی زیبا و امیدآفرین و امیدارد هر چه از مبانی مکتب میآموختند به پدیده‌ی ژرفتر و حماسه‌ی تکان دهنده تر میرسیدند . درست است که شکافتن تاریکیها سنگین و دشوار است و مبارزه با صخره ها مشکل، اما جرقه ها و فروغهایی که از این میان به استقبال پنجه‌های گرم مبارزان میآیند و در چشم نگران دلیران قله‌ی زندگی می‌درخشند سپیده‌ی حیات و امیدند و آفریننده‌ی همان حماسه‌ی سیال و خونرنک.

انسان دین آموخته و تشیع شناخته چطور ممکن است بسوی روز نشتابد و برای آزادی نیاشوبد و سرخود گیرد و حیوانآب به خورد و خواب بسنده کند . شیعه‌یی که میداند حقیقت مذهبش - در مسائل اجتماعی - جز بزرگداشت انسان و آزادی انسان چیزی نیست، چگونه از نوای شورزای نهضت و ایجاد و تحول گرم نگردد !

حریت و مساوات سخنی نیست که از گوش آزادگان بیرون آید

۱- « ای معاویه ! گفته بودی در باره‌ی خود فکر کنم و در باره‌ی دینم و امت محمد، من بخدا قسم افضل از جهاد و مبارزه با تو کاری نمیشناسم اگر اینکار را انجام دهم مایه‌ی قرب بخدا است و اگر نکنم باید برای دینم استغفار کنم و از خدای آمرزش بخواهم » .

الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۳۱ - جمهرة الرسائل ج ۲ ص ۶۷

الفدیر ج ۱۰ ص ۱۶۱

و تعلیمی نیست که از اصالت تشیع انفکاک پذیر باشد، بنا بر این بسوی آن میشتابند و میدانند که دینشان همین است و از امامشان هم روایت میکنند و بگوش همه میرسانند و بهمه جا که ما جان بر کف گرفته ایم چرا و برای چه ؟

خطب امیرالمؤمنین علیه السلام فحمد الله و اثنی علیه ، ثم قال : «ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لامة و ان الناس کلهم احرار، ولكن الله خول بعضکم بعضاً فمن کان له بلاء فصبر فی الخیر ، فلا یمن به علی الله عزوجل الا و قد حضر شیء و نحن مسوون فیہ بین الاسود و الاحمر فقال مروان لطلحة ، والزبیر : ما اراد بهذا غیر کما - قال : فاعطی کل و احد ثلاثة دنایر . و اعطی رجلاً من الانصار ثلاثة دنایر و جاء بعد غلام اسود فاعطاه ثلاثة دنایر، فقال الانصاری : یا امیرالمؤمنین! هذا غلام اعتقته بالامس ، تجعلنی و ایـه سواء ؟ فقال : انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلاً . (۱)

روزی امام علی در ضمن یک سخنرانی عمومی گفت : «ای مردمان از آدم کسی برده یا کنیز دنیا نیامده مردم همگی آزادند (۲) و لیکن خداوند پاره‌ای از شما را بیش از پاره‌ی دیگر نعمت بخشیده پس کسی که ابتلائی دارد باید شکیبایی در خیر پیشه سازد و بدین فضیلت شکیبایی بر خدای عزیز منت نهد .

توجه کنید اکنون چیزی رسیده و ما میان سیاه و سرخ تسویه

۱ - روضه‌ی کافی ص ۶۹ - چاپ آخوندی

۲ - سخنی که بعدها از ژان ژاک روسو معروف گشت .

قائلیم و بطور مساوی تقسیم خواهیم کرد .

مروان در اینجا به طلحه و زبیر گفت : علی در این سخن جز

بشما کسی نظر ندارد (یعنی میخواهد بشما تعریض کند که امتیازی در

تقسیم ندارید و امتیازی نخواهید که نیست).

آنگاه امام روع کرد به تقسیم و بهر يك سه دینار میداد، و به

مردی از انصار سه دینار داد ، سپس غلام سیاهی آمد با و نیز سه دینار داد.

مرد انصاری گفت : یا امیرالمؤمنین این برده‌یی بود که دیروز

آزادش کردم، من و او را مساوی قراردادی ؟!

فرمود : «من در کتاب خدا نظر کردم، و برای فرزندان اسماعیل

نسبت به فرزندان اسحاق برتری نیافتم» (یعنی اصولاً برای امتیاز نژادی

در قرآن مجید که ملاک شریعت ماست چیزی نیافته‌ام، پس احترامی باین

خواسته‌های موهوم و تبعیض خرافی و امتیاز جاهلی نمیگذارم)

باز از مکتب پروردگان اباذر بود (۱) اباذر در آن روز گاران

عالمی مقدس و صاحب سر و اسرار بود عابد بود و متعبد که لابد

اگر در این روز گاران بود گروهی توقع داشتند چنان‌راه رود که نفسش

در سینه پس بریزد و جامه بر اندامش نکان نخورد اما اباذر شیعه بود

۱ - برای درك حقایق کار ابوذر غفاری و خروش بی‌امان

وی در برابر خلیفه‌ی وقت بظرفداری از فقیران و یتیمان و

هم‌مبانی علمی مکتب اباذر و جواب از سخنان پوچ‌پاره‌یی

از نویسندگان مصری . رجوع شود به : الغدير ج ۸ ج ۲

ص ۲۹۲ ببعد .

شیعه‌یی تشیع آموخته و باسم دین، دین‌یاد گرفته او میدانست مذهب شیعه چیست.

او دیگر بدام صدها گونه اشخاص بیسواد مختلف السلیقه یا مستبد و خود کامه‌بابا سواد و مأمور یا کم‌دید و تاریک اندیش گرفتار نشده بود که مذهب را که مایه‌ی سعادت است و اکسیر زندگی چون خاری در چشمش نشانده باشند.

او تکلیف شناخته‌بود، بامدادان همراه تیغی خورشید رمعابر راه میافتاد و چند آیه از قرآن که راجع به اموال و فقرا بود در میدانهای شام میخواند و با شکوه خاص و جلال تقوی و هیمنه‌ی صحابی خویش برزند گیها نظارت میکرد، سپس رو بکاخ ستمگران میشتافت... اباذر خوب میتواندست گوشه‌یی بنشیند و شبانروز عبادت کند ولیکن او فهمیده بود که روح تشیع روحی است زنده و زندگی آفرین او خوب میدانست که اگر گوشه‌ی شهری طفل یتیمی - برای ۱۴ ریال دارو - جان سپارد، در گوشه‌ی دیگر اگر ۱۴۰۰۰ مجلس با تشریفات و هیاهو گرفته شود و باصطلاح به پلوخورها غذا بدهند و برای کسب شهرت نام دین و مرثیه و مجلس حسین (ع) را دستاویز قرار دهند و باسم ائمه‌ی طاهرین بناها بسازند هیچ درپیشگاه فضیلت و میزان اعمال و قرب خداوند ارجی ندارد و خدا و پیامبر و روح حسین بن علی از اینان سخت بیزارند.

اباذر اینقدرها از پیغمبر و امام آموخته بود و صفات مؤمن را خوب میدانست و مانند گروهی از خود خواهان بیسواد این روزگار که با اسم انجمنهای دینی روح جوانان را مسموم میکنند و نشاط آنان را در کارهای جاهلانه و متبذل صرف میکنند نبود. اباذر بزرگتر از اینها بود و واقعاً نمونه‌ی دك انسان شیعه مذهب بود. او وظایف خود را خوب میدانست و خوب درك میکرد.

او به اصالت‌های دین و مکتب برخورد کرده بود، او با اسم دین، دین آموخته بود نه يك مشت جهالان یا مجاملات یا پندارهای سطحی. و شاید اباذر فکر میکرد در مسجد شهری که مثل معاویه‌یی بر آن حکومت کند نماز هم چندان مقبول در گاه خدا نباشد بنابراین برای رفع مانع عبادت میکوشید و با اصطلاح اصولیین برای اشتغال یقینی برائت یقینی میجست.

امام علی میگوید: «یا اباذر انك غضبت لله فارح من غضبت

له» (۱).

علی علیه السلام این عمل را غضب برای خدا و در راه خدا میدانند که برای حق فقرادر برابر خلیفه بخروشد و اباذر از بزرگترین فقهای صدر اسلام است او اینکار را بر هر عبادتی مقدم داشته و به تصویب امام هم رسیده است پس اکنون کوتاهی هر فقیهی شیعی مذهب (بلکه مطلق فقهای اسلام نسبت به حکومتها و انسانهای محروم

۱ - «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۲۴۷. شرح ابن ابی الحدید

محیط خود) معلوم میگردد و قطعی در هر عصر و هر جا !
و خلاصه هر چه بود در ابتدای کار شیعیان با این تعلیمات
زنده تربیت میشدند و از نظر آنان اقلیت و اکثریت بمعنایی که اکنون
متداول است مفهومی نداشت ، چه آنان عقیده داشتند که باید هر فرد
انسان برای پایداری حق و عدالت بپا خیزد ، و فقط هدف بپا خاستن
بود و پیوستن بجاودانگی حق و فروغ جاودانپای عدالت . و در
صورت شهادت باز پیروز بودند چون بهر حال ، توان يك انسان در
راه هدف مصرف شده بود ، و این نهایت سیر هر مکتب و حزب
است ، آنوقت آنهمه پاداشها هم در انتظار شهیدان بود یا مبارزان .
میخواهم بگویم شیعه که اینهمه کوشید و از پای ننشست و
همواره پیکر فداکاران را بر سر راه ستمها و ستمگریها انباشت و داریم
زندانها و شکنجه خانه ها از آنان مملو بود ، براساس يك اصالت
تعلیماتی درك شده بود که در روزگار پیشین همچون خورشید بر
زندگی و اندیشه آنان میتابید که باین پدیده واقعی ایمان آورده
بودند که : رضای خدا و حقیقت دین و اصل سعادت ، خواستن خداست
و خواستن بندگان خدا برای خدا ، و دشمن داشتن دشمنان خدا
و دشمنان بندگان خدا ، و کمال دوستی همینست که انسان آثار
شیی را که دوست میدارد ، نیز دوست بدارد ، انسانی که شیفته نقاشی
باشد تابلوهای او را نیز دوست میدارد و از آسیب رسیدن بآنها سخت
رنج میبرد . خدا را دوست داشتن و از حال بندگان خدا غافل بودن ،
نمیدانم بمذهب ما درست است یا نه چون من دینم را از اعمال این

اجتماع، و این مردم، و این تزریقات استعماری و بیشتر این مبلغان! نیاموخته‌ام. باری در روایات هم زیاد است که ایمان همان حب است و بغض، حب و بغض فی الله و لله.

آیا ممکن است و قابل شکیب؟ اینهمه تاریکی و نوری که خدا آفریده از انسانها دور؟! و باز هم ما بنده‌ی خداییم و شیعه‌ی علی؟ از این ادعا و گفته چه حاصل؟ جز اینکه بواسطه‌ی همین انتساب که باعث دور شدن افکار آزاد است از حقیقت دین اگر بخواهند دین را با ما بشناسند - عذاب شویم!

پس جانشان از آنهمه پرتوها روشن بسود که باید در برابر نابسامانیها غریب برداشت و خروشید و برای آسایش توده‌های انسانی فدا گشت باید آشفته و بیدریغ گشت و پیش افتاد و پیشنهادهای دین را تثبیت کرد. باید سرکشیهایی که برای در هم ریختن بنای مقدس اخلاق و سعادت انسان وجود دارد، سرکوب ساخت باید گرم شد کوشید باید رفت و راه پیمود باید از سیاهی اندیشه نکرد، باید نشست.

باید همینکه هدف تعیین گشت دور دست روشن پدیدار شد بپا خاست و دوید و با هر تند باد و توده‌ی خاشاک پنجه نرم کرد، از خاک و آب و نهرو رود گذشت و بسوی همان خاوران که زادگاه همه امیدهاست سخت و پیگیر و پرنشاط شتابید.

این بود اندیشه‌های آن روزگار شیعه و اینگونه که فکر میکردند،

نستوده بودند و مصمم ، نگران بودند و قاطع ، نگران از نابسامانیه
و قاطع در آشفتن و حرکت و فریاد و تصمیم . چون شناخته بودند
که کانون روشنائی در پس تیرگیهاست و همیشه اصالت با فروغ
است و میتوان باجد و کوشش راه فروغها را گشود که هر سوبتانبند
رنج میبردند از اینکه گوشه‌ای تاریک بماند و ستم باشد . و می‌دیدند
هر نقصی که باشد باید با حکومت دادن بمفاهیم عالی تشیع و امام عادل
برطرف کنند، همه‌ی رازها در این بود که درست تعلیمات دیده بودند
و درست تربیت شده بودند که نیروها را مصرف کنند حتی بیدریغ
ولیکن نه بیجا .

روایات و حتی آیات درین زمینه که سخن رفت زیاد است
و اگر کسی اصولا در فلسفه نهضت پیامبران دقت کرده باشد و نگریسته
باشد که در فراز و نشیبهای گونه گونه تاریخ همواره چهره انبیا برای
چه هدفی درخشیده و فداکاریهای بزرگ آنان برای چه بوده ، این
حقیقت گفته شده‌را، جزء ضروریات ادیان می‌شمارد از لحاظ مسائل
اجتماعی و دیگر برای آن دلیل نمی‌خواهد .

انبیا همه و همه جا برای گسستن زنجیر دست گشوده‌اند، چه
انسانهای اسیر زنجیر، خداپرستی درستی هم نتوانند ، چون فکر خدا
پرستی مساوی با بزرگترین و وسیعترین آزادیهاست ، پس در هر عصری
بوده‌اند کسانی که با رسوخ این پدیده در اندیشه‌ها در افتند چنانکه
در افتاده‌اند .

انبیا میکوشیدند تا ابتدا به انسانها مقام خود انسان و ارزش آزادی را بیاموزند و پس از فرا کردن این مشعل ، توده های وسیع را بسوی مصالح فردی و اجتماعی خویش سوق دهند . و خلاصه ی تعلیمات انبیا در اسلام است و اصالت های اسلام در تشیع ، بملک مربیان و معلمان راستین که شیعه داشتند (ائمه ی طاهرین) که همه از سرچشمه ی زلال علوم نبوی سیراب شده بودند و خود حقیقت تعالیم محمد (ص) را میآموختند ، نه آن فقیهان که چند تن دست نشانده سیاست زمان بودند و چند تن از اصول علمی سخت بیگانه و از روح فقه اسلام و احکام قرآن سخت بدور و فتوی دهنده برخلاف نصوص پیامبر .

(رجوع شود به : القدير ، ج ۵ ، بحث : « التضراب فی المناقب والمثالب » ص ۲۸۰-۲۸۷ . و نگریسته شود بدقت و اندیشه در کلمات بزرگان اهل سنت و مشاهیر پیشین اهل جماعت در اسلام درباره ی ابوحنیفه که چه گفته اند ، مانند محمد بن اسماعیل بخاری - صاحب صحیح - « قبل استیتب من الکفر مرتین ، و قال نعیم الفزاری : کنت عند سفیان ابن عینة فجاء نعی ابی حنیفة ، فقال : لعنه الله کان یهدم الاسلام عروة عروة ، و ما ولد فی الاسلام مولود اشر منه ، هذا ما ذکره البخاری صاحب الصحیح . فی کتابه : « الضعفاء والمتروکین » .

و ابن الجارود : « النعمان بن ثابت ، ابوحنیفة اجل حدیثه و هم قد اختلف فی اسلامه » .

و امام مالک بن انس : « انه شر مولود ولد فی الاسلام »

لو خرج على هذه الامة بالسيف كان اهلون... وكاد الدين ومن كاد الدين
فليس من اهل « .

و ابوبكر اوزاعى : « عمد ابو حنيفه الى عرى الاسلام فنقضها عروة
عروة ، ماولد مولود فى الاسلام اضر على الاسلام منه » .

وعبدالله بن ادريس : « ابو حنيفه ضال مضل » .

وابن ابى شيبة : « - وذكر اباحنيفه - اراه كان يهودياً » .

درباره‌ی متفقهانی چون ابوحنیفه سخن بسیار است از همان قبیل
عالمان و بزرگان . و این مقدار هم بدان نظر آورده شد که اهل مطالعه و
دانشیان و مفتیان بیغرض به حقیقهایی توجه کنند و توده‌ها را توجه دهند
ابوحنیفه - بتصدیق فقهای قدیم و بزرگ اهل سنت که نمونه‌ی گفتارشان
را نقل کردیم - سهم بزرگی دارد در دور کردن اجتماع اسلام از حقیقت
فقه اسلامی و تجری دادن خلفاء و سلاطین علیه احکام واقعی قرآن ،
و اظهار هتاک و بیباکی ، چه آنان بالاخره باید با استناد بحکم فقهی !
هر کار می‌خواهند انجام دهند ، تا پرده از روی سیئه شان نیفتد
و عوام نشوند . ابوحنیفه زیاد در این باره بآنان کمک کرد . این بود که
فقیه معروف شافعی ابو الحسن کیای هراسی در تعریض به ابوحنیفه و
اینکه او روح حدیث و سنت را کشته ، در مجالس خویش مکرر میگفت
« اذا جالت الفرسان الاحادیث فی میادین الکفاح ، طارت رؤوس المقائیس
فی مهاب الریاح » .

و کیاعامد الدین ابو الحسن خود فقهی بزرگ بود ، در ذیقعه‌ی
۵۰۴ تولد یافت و پنجشنبه اول محرم ۵۰۴ در گذشت در بغداد و در مقبره‌ی

شیخ ابواسحاق شیرازی (فقیه معروف شافعی - م ۴۷۶ - که امام الحرمین رکابش را گرفت) دفن شد، کیا شاگرد امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ در نیشابور) بود و معاصر و هم‌ردیف ابوحامد غزالی (بسال ۵۰۵ در طابرن طوس) .
(الکنی واللقاب)

این بود تشیع و این بود آفتابی که همه را برای رسانیدن خود بر صحنه‌ی زندگی چنان شور انگیز با اقدام و تکاپو و امید داشت . اکنون آنچه عرض شده طرز تعلیم مردم است از منابر و انجمنهای ظاهر آدینی و تغییر یافتن تربیت است در حوزه‌های دینی و گرنه آن‌همه اصالت‌زاینده و آموختنیهای زندگی ساز باقی است فقط باید فداکاران پیش افتند و دست عده‌ی زیادی از مربیان عوام و شهرت طلب را از کار تخریب و تخریب اندیشه‌های پاک و پرنشاط ، مخصوصاً اندیشه‌ی گروهی از جوانان کوتاه سازند .

و هم آلودگیهایی را که سیاستها ایجاب و ایجاد کردند باید پاک کرد ، همیشه سر رشته داران در این مبارزه کوتاهی نکرده‌اند که اگر تعلیماتی را نتوان از میان برد ، روح آن تعلیمات را بگیرند ، مثلاً در اجتماعی که حکومت دین پا بر جاست و می‌نگرند که با اصل آن بطور کلی نمیتوان مخالفت کرد . و مظاهرش را نمیشود از دست ملت گرفت . هدفهای اصلیش را منحرف میکنند که حتی فعالیت‌های دینی انجام شود ولی در باطن بسود دین و مقصدهای دین نباشد .

اینجاست که چنگال درد ورنج و تأثر تانها در استخوان هوشمندان
فرو میرود و آه آتشگون از سینه‌های درد آشنای متفکران به ثریا میرسد
و چاره‌شان نیست. چه در این مقصد همیشه از عوام استفاده میشود
یا از طراران و کوه که افاضل نجیب و خردمندان و قور و تقوا پیشگان
بتوانند این سد نیرنگ و تلاش پلید و تربیت نانجیب را نابود سازند
و تباه.

اما یقین که باز در این راه نشستن هم گناه است، چه که دیگری
در دور و قرن بعد اصلاً از آثار دین - بدینگونه اگر باشد - چیزی نخواهد
ماند (و اللّٰه اعلم بالصواب) (و الی المهدی) چون آنچه ماندنی است
اصالتهاست، و اگر اصالتها گرفته شد بقیه زایل است، و قاطعیت‌هایی
که در صدر تاریخ تشیع بود و مثل مالک اشتری، بیدریغ، خون سربازان
معاویه را میریخت و لو آنان بظاهر مسلمان بودند و نماز میخواندند
و حتی هنگامی که قرآن را بر سر نیزه‌ها کردند اصرار داشت که
همان نیزه‌داران را بخاک اندازد، همه برای همین بود.

عجیب دقیق و بینا بودند و عجیب تعلیم یافته، تعلیم صحیح،
هر جا که کمترین رگه‌یی از تاریکی می‌آمد که در قلمرو جهش روشنایی
دخالت کند و کم کم سایه‌ی نحس خود را پهن کند فوراً درک
میکردند و قطع ریشه‌ی آن.

در حفظ حقیقت‌های بزرگ، بیداری و توجه کامل شرط عمده است
زیرا بهر اندازه موجودی با عظمت‌تر باشد و وسیع‌تر، جای رخنه

و انحراف در آن بیشتر است مخصوصاً در موجودات فکری و کاینات تربیتی، آنهم در میان توده‌های عامی .

تشیع از آن روزگاران که اصالت خویش را ثابت کرد ، دنیاداران و مستعمران اندیشیدند که عقیده‌ی چنین ریشه‌یی را نمیتوان ریشه کن ساخت ، پس بر گردیم و با اصالت‌هایش بجنگیم، و با از راهایی شبهه ناك و عوام‌فریب پیش آییم. و از همین راه آمدند.

دیده شده که در موارد و اماکنی از جهان بحث شیعه و سنی را دامن زده اند تا آبی گل آلود گردد و ماهی بلکه ماهیانی گرفته شود، و جای دیگر غوغا بپا کرده اند - همچون دایه از مادر مهربانتر! - که بحث شیعه - سنی میکنند که مایه اختلاف است . نکته اینجاست که در مورد دوم ، بحث شیعه و سنی اصطلاحی که موجب اختلاف میان داوره برادر گردد نیست و این بحث امروز بگونه شقاق آمیز از طرف روشنگران شیعه و سنی ابدأ تعقیب نمیشود.

(والغدير هم کتابی، اصلاحی شناخته شد پس از آنکه علمی و تحقیقی و اخلاقی ... و هر کس بخواهد این حقیقت را درك نکند بسو اعتنایی نیست ، چه آنکس که از علم دور رفت ، بهلید تا فزونتر رود.

دکتر محمد غلاب ، استاد کرسی فلسفه و عقاید شناسی دانشگاه - از هر - میگوید : «وانحن علی یقین من ان الشباب العصر الاسلامی

سيستفيد في هذه الثمار الشهية لاسيما ان اكثر ما يكتب اليوم غث خفيف الوزن ، تافهة القيمة و ان التحرر كثنين : العلمية و الادبية قد تحولنا الى حركة تجارية الحجة و لقد جاءني كتاب حضر تركم في الوقت الملائم لانني عاكف على دراسة كثير من الجوانب الاسلامية وعلى التأليف فيها و لذا يعينني كثيراً ان تنكشف امامي المبادئ الحقيقية والآراء الصحيحة للشيعنة الامامية حتى لانكبوا - بازاء هذه الفرقة الجليلة ... الغدير ج ٤ .

و استاد معروف مصري شاعرا هرام محمد عبدالغنى حسن ميگويد : « واسأل الله ان يجعل من هذا الغدير الصافي صفاء لما بين اهل السنة و الشيعة من أخوة اسلامية يتجهون بهافي كتلة واحدة وبناء مرصوص الى الحياة الحرة الكريمة التي يعتز بها الاسلام و يعلو له بهافي العالم مقام .

الغدير ج ١

و استاد علاء الدين خروفيه ميگويد « ولقد كان بي ظمأ شديد شغف زائد ، و شوق لا يوصف لمعرفة فقه الشيعة و اصول مذهبهم ، فلما قرئت تلك الاجزاء الستة من كتابكم ساعدتني على معرفة الحقائق التي كانت محورة في الكتب التي رددتم عليها في الجزء الثالث و كانت تلك الاجزاء خير عون لي على كتابة مقالات انتصرت فيها للشيعة و رددت فيها على مجلة - الازهر - و قد نشرت في مجلة - السعد - التي تصدر بالقاهرة و في صحيفة - الاهرام - كبرى الصحف المصرية « الغدير ج ١١ .

و استاد عادل غضبان مدیر مجله‌ی -الكتاب - مصر (که بمنزله‌ی همان راهنمای کتاب ماست ، و لیکن بسیار عمیق تر و در سطحی بس بلندتر و بیست سال از تأسیسش می گذرد) درباره‌ی الغدیر میگوید :
 «... فقد ملأه المؤلف ببحوث ضافية فی مسائل كثيرة من الشريعة والتاریخ و هی تبين و جهة النظر الشیعی التي يجب علی اهل السنة ان يعرفوها علی وجهها الصحيح ، و ان يأخذوها من منابع سليمة غير مشوهة و لامحرفة ، فقد يعين هذا الفهم الصحيح ، لوجهات النظر المتباعدة علی تقریب الشقة بین المسلمين ، تقریباً تقوی کتلهم و تتوحد صفوفهم... »
 -الكتاب سال هفتم شماره ۵-

بلکه در این مورد بحث راجع به خود تشیع است .

روشن کردن اصلتهاى آن، و طرز تربیت پیشینیان شیعه ، و خلاصه خواسته‌هاى مکتب ، خواسته‌هاى واقعی آن و بیدار گری و آفرینش توده‌ی زنده و زندگى شناخته و حق‌جو و مرام‌دان و پاک باخته و بیدرنك و همه جا خشمگین از تیرگى و همه جارو بروشناییها .

پس آنجا که اصلتها رفت بنا بودى نزدیک است ، و امروز از همین وظیفه‌ی بسیار بزرگ بلکه تنها وظیفه‌ی متعین اکثر در غفلتند که اکنون باید کوشید تا اصلتها را بر گرداند ، و در وقت بازگشت اصلتها دیگر از هر گونه تلاشى آسوده ایم .
 اکنون بیانی دیگر :

« تشیع مقدس‌ترین عقیده است ، تشیع چه میگوید ؟

تشیع میگوید : همیشه شاخه‌ی اذدرخت سبز بارآور نبوت در میان مردم باقی است .

تشیع میگوید : باید همیشه شخصیتی کامل ، پیشوا و امام باشد که میزان انسانیت است .

تشیع میگوید : حکومت اسلام حکومت افاضل است .

تشیع میگوید : بانبروی الهی افاضل ، باید بهترین حکومت عادلانه تشکیل شود .

تشیع میگوید : مانند پیشوایان فداکار خود ، در راه سیدن باین مقصود باید از همه چیز خود گذشت .

تشیع میگوید : جهان باید منتظر حکومت الهی باشد و همین آرزو مقصود نهایی جهان است و پیروان این عقیده خود و جمعیت را برای ظهور آن باید مهیا کنند».

بسی جای تأسف است که این اساس مقدس که نتیجه‌ی نبوت است پس از غروب پرتوانوار نبوت همیشه آلوده سیاست بازیگران ادوار سیاسی اسلام بوده و دور شهوات سیاستمداران همیشه آنرا در خفا میداشته ، باندازه‌ی که این حقیقت براکثر مسلمانان و پیروان قرآن نیز مخفی مانده و بتدریج و مرور زمان ، انتشارات مغرضانه تبدیل به عصیبت جاهلانه گردید از هر طرف کوشیدند تا این حقیقت درخشان را از صورت

اصلی خود خارج کردند ولی پیشرفت جهان از هر جهت، و ظهور علم اجتماع و چگونگی تشکیل حکومتها و تظورات آن و اسرار تاریخ و حکومت در آن، روز بروز این حقیقت را روشن تر میکنند و بر قهایی از هر طرف برای روشن کردن این حقیقت و سوزاندن پرده های عصبیت در جهش است.

از غرب جهان :

یکی از دانشمندان فرانسه مینویسد : سر نابود شدن اسلام در غرب (اسپانیا) و بقاء آن در شرق اینست که اسلام غرب را فقط اموی ها تشکیل دادند و همان ظواهر اسلامی در آنجا حکومت میکرد این بود که در برابر جنبش نصرانیت و تشکیلات آنها اساسش بهم فرو ریخته مضمحل شد ولی در شرق چون رشتی از تعلیمات معنوی اسلام در پیروان علی- (ع) بنام «شیعه» بود توانسته است چندین قرن در برابر نیروهای توانای غرب بایستد» (۱)

اندك اندك روشن شد كه چه چیز باید حفظ و مراقبت شود و چه چیز در دست تحریف و زوال است. مظاهری از دین و مجامع و انجمنهای دینی که ممکن است سیاستها بسازند بلکه از آنها استفاده کنند نوعاً صورتهای تحریف یافته یی بیش نیست، و صورتهای اصیل با سیاستهای میانه یی ندارند، چون حفظ منافع هر سیاست مقدار زیادی با ایجاد و ظلمت و سرما

۱- از حضرت آیت الله طالقانی در مقدمه ی کتاب «تشریح

و محاکمه در تاریخ آل محمد (ص)» تالیف قاضی زنگنه زوری

که کتابیست بسیار سودمند.

وابستگی تمام دارد و تشیع اصیل آفتاب شناخته و گرما آفرین است
و بر مبنای اصالت امید و آفتاب و روشنائی و مطلوبیت فطری اینها
و آنچه همواره ممکن است پایدار باشد و جاودان همینهاست . و
اگر روزی در اذهان مردمان چنان تصرف کردند که دیگر این اصالتها
شناخته نشد ، همه گونه صدمه به معنویات انسانی وارد گشته است .

پس اکنون باید همچو طلایه داران تاریخ متلاطم و جوشنده
تشیع فداکار بود و پیش افتاد ، و کسار راد مردان پیشین را انجام
داد و بسوی نور رفت و بسوی حرارت و زندگی و تنفس و شور و
حیات و کار خورشید شامگاهی را بعهده گرفت همان خورشیدها که
اکنون در پس قله های کمبود تاریخ مسا غروب کرده باید عالمان
روشندل از خود گذشته ی فکور و قاطع کار آنان را بر عهده گیرند و
بپاییزد و بخروشند و راه کوبند بسوی نور و آهنگ خاوران کنند
آهنگ خاوران . . .

کتابخانه عمومی شهید رجایی
۱۳۵۹

قسمتی از سخنان آیت الله طالقانی در مدرسه فیضیه قم

... ما انقلاب کردیم و ما غول را از پای در آورديم حالا چکار کنیم؟ چکاری که گارگران به کار مشغول شوند، چکار کنیم که زمینهای ما کشت شوند و صنایع ما رونق گیرند، چکار کنیم که کمکی برای دولت باشد و بار آنها کمتر کنیم؟ چه کنیم که جلو خودسری بعضی از کمیته‌ها را بگیریم؟ مردمی که سالها مالک بر سرنوشت خود نبودند و دزدان بر آنها حکومت می‌کردند و اگر حزبی تشکیل می‌داند، یک مشت دلقک و معلوم الحال ریاست را بر عهده می‌گرفتند و همینطور مجلس‌ها که محل دلقکها بود، مجالس جشن آنها که یک مشت زنهای آرایش کرده و مردهای شیک پوشیده شرکت می‌کردند. مسلما "برای این مردم رسوبات آنها وجود دارد، دولت در خدمت شماس است، روحانیت در مسیر شماس است، زمین‌ها و منابع طبیعت مال شماس است، نیروهای انسانی بسیار عمیق در خدمت شماس است. آیا باور نمی‌کنید که ارزش پیدا کردیم و سرنوشت بدست خود ما است. از طرف امام و مراجع این وعده‌ها داده شده ولی چگونه این وعده‌ها پیاده شوند. من یک راه بنظرم میرسد راه شرعی، راه قانونی، راه دنیا پسند مردم واقعا "باید به حساب بیایند مردم ما واقعا "باید سرنوشت خود را بدست گیرند. مردم باید بتوانند راهی برای زندگی خود پیدا کنند این مسئله ایست که علمای ما هفتاد و چند سال با آن مواجه هستند. بنظر من انجمنهای ولایتی و ایالتی در هر شهر و هر روستا و در هر دهکده باید بوجود بیایند و افراد مورد اطمینان مردم بوسیله خود مردم انتخاب شوند و سرنوشت خود را با نظارت خودشان بدست گیرند.

۱۵ ۴۲۸۵ ۱۵۹ / ۴۹۷



۴۹۹۷



انتخابات سید جمال